مطبوعه هفتگی
موج بیداری

چهارشنبه ۳۱ مرداد ۱۴۰۳ - ۲۱ آگوست ۲۰۲۴ - ۱۶ صفر ۱۴۴۶ - سال بیست و یکم - ٤ صفحه - نمره ٤٣٦ - ٥٠٠٠ تومان

نماینده زنجان و طارم در پی عدم تمدید قرداد کارگران تسکو:

حامی حقوق کارگران خواهم بود

غرب، ادبیات ما را جدی نمی گیرد

شانسی برای نوبل ادبیات نداریم

گفتگو با محمود درگاهی، نویسنده و استاد دانشگاه

هفت حوض (۲)

منزوی در فرانکلین

هفت حوض (۲)

وضعیت وخیم تر می شود

مشکلات ناترازی برق، توسط کارآفرینان در اتاق بازرگانی، زنجان بررسی شد

سبزه میدان (۳)

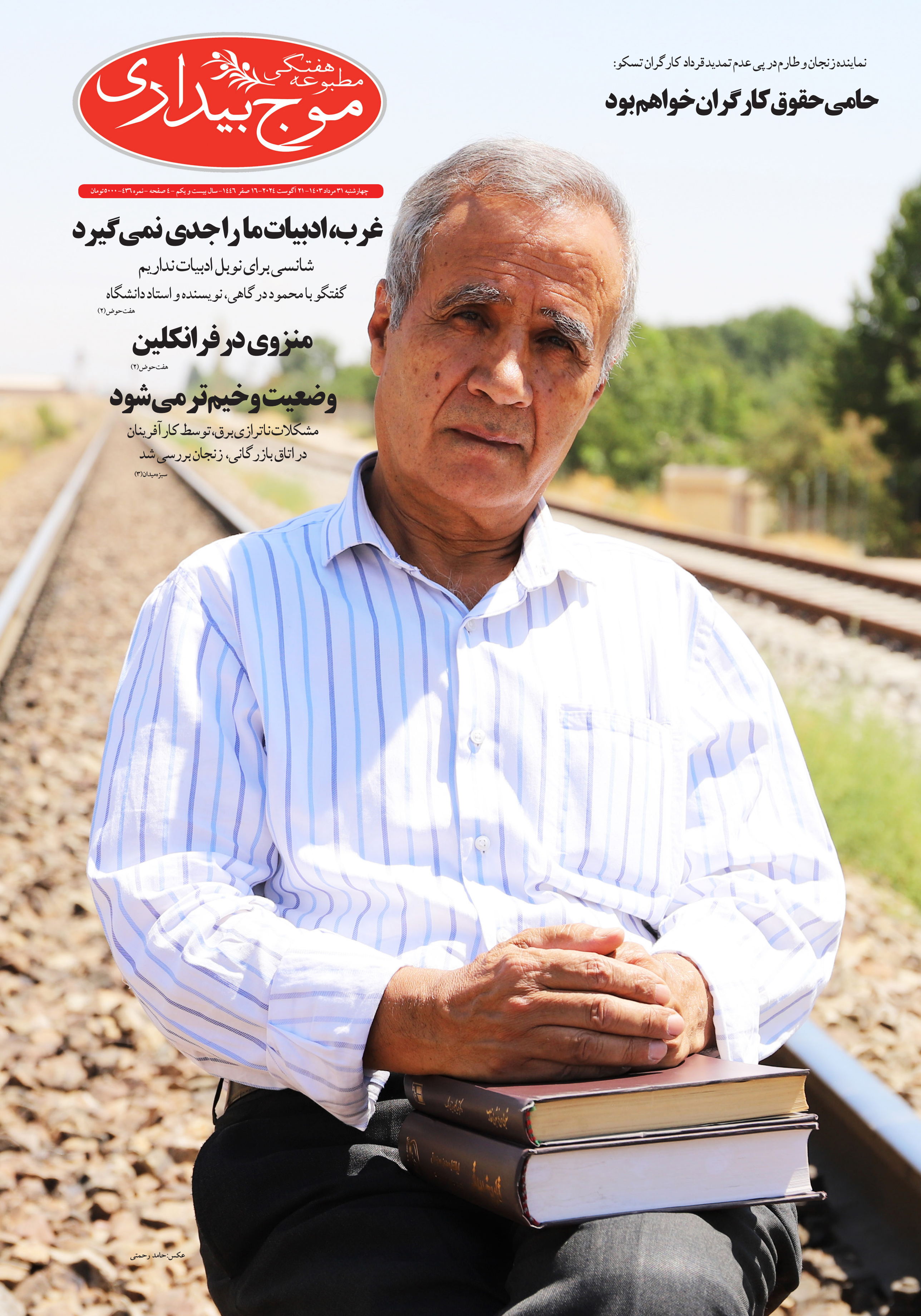

عکس: حامد رحمتی

هفت حوض

کافه فیروز

نیما، درک درستی از مدرنیته داشت

حسین نجاری

این یادداشت کوتاه قرار بود مقدمه‌ی گفت و گوی بنده با جناب دکتر محمود درگاهی باشد. همین گفت‌وگوی روبروکه در دل این صفحه قرارگرفته است ولی به خاطر طولانی شدن سطرها و ساختار کلی آن، متن مزبور از حد و حدود اشاره‌ی یک گفت‌وگوی رسانه‌ای فراتر رفت و به ناچار آن را در قالب یک یادداشت کوتاه و مستقل درستونِ کافه‌نادری گنجاندیم. پرواضح است که این خاصیت یادداشت نویسی است و وقتی درباره‌ی موضوعی شروع به نوشتن می کنی آغازش با نویسنده است و الباقی آن راه خودش را خواهد یافت.به ویژه عنان متن و نوشته‌ی ادبی به دست خود متن است و کار چندانی از دست نویسنده‌ی آن ساخته نیست.به‌عنوان مثال نویسنده می داند که درباره‌ی عید قربان خواهد نوشت اما آخرسر به جایی خواهد رسید تا بنویسد: «عید قربان است و من قربانی چشم توام.»

این متن‌های زنجیره‌ای در یک مکانیزم طبیعی و غیرقابل پیش‌بینی تولید می‌شوند و به حیات خود ادامه می‌دهند...

به هر صورت متن زیر را که نخست قرار بود مقدمه‌ی یک گفت‌وگوی ادبی باشد به عنوان یک یادداشت کوتاه درج می‌کنیم، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید:

میلان کوندرا می گوید مدرنیته از زمانی آغاز شد که دون کیشوت خانه و شهرش را در جستجوی جهان ناشناخته ترک کرد و پس از گشت و گذار بسیار دریافت آنچه که در شهر و دیار خود فرا گرفته با آنچه که در جهان می گذرد متفاوت است، او در آرزوی طرحی نو و دنیای جدید بود. او را خیالباف خواندند و شمشیرش را چوبین دانستند اما از شور و شوق او کاسته نشد. او شک و کنجکاوی و در نتیجه کشف را به ما آموخت. شک و کنجکاوی از پایه‌های اصلی مدرنیته‌اند و این همان راهی است که دکارت رفت و شک متدیک را مطرح کرد.

نیما نیز خلاقانه سر به چنین راهی نهاد، او در پی انهدام گذشته و سنت‌های کهنه‌ی آن بود، او برج و باروی شعر و ادبیات کهن را از درون ویران نمود و خانه‌ی ساده‌ی خود را در دل آن بنا کرد.

او می دانست که ظهور امر نو متکی به ساختن فرم جدید است و ار طریق فرم جدید امکان ظهور امر نو فراهم می گردد و صرفِ دستکاری مضامین و محتوا چیزی فراتر از یک موضع ارتجاعی و ضد رخدادی نمی تواند باشد، بنا بر این او بمبی در زیر ساختمان شعر کلاسیک فارسی نهاد و آن را از درون منفجر کرد. لذا اولین کسی که در ادبیات فارسی، فرم را به طور جدی و با نگرش مدرنیستی مطرح نمود نیما بود، نیما اگر چه در برخی نوشته‌های خود به اهمیت معنی تاکید می کند و می گوید اصل معنی است در هر لباسی که باشد با این حال از کارکرد زیباشناسانه‌ی فرم در اثر هنری غفلت نمی کند.

نیما استراتژی ادبی اندیشمندانه‌ای داشت و راهبردش تنها محدود به تغییر اوزان عروضی نبود بنابراین نباید اقدام او را اندک‌مایه انگاشته و بنیان‌های فکری او را به یک مد موقت تقلیل داد، نیما با منطق دکارتی پیش رفت و در آثارش کوشید موقعیت دکارتی را بازسازی کند. او با طرح گفتمانی تازه و بالنده در پی کشف جهان جدیدی بود و با پی‌ریزی یک نظام مدرن و منسجم، دنیای شعر را متحول ساخت. بنابراین شعر نو به عنوان یک گفتمان و دیسکورس جدید در یک کانتکست اجتماعی، تاریخی مطرح شد، لذا نیما نظم جدیدی را پی افکند که متناسب با جامعه‌ی معاصر و مقتضیات و مطالبات متجددانه‌ی آن بود، به عبارتی او در جغرافیای شعر فارسی با استقرار یک نظام فکری و یک دستگاه دانایی، شعر زمانه‌ی خود را به استانداردهای جهانی نزدیک نمود.

او طرح و تئوری خود را خلاقانه پی ریزی کرد و به تمشیت شعر شعور مند زمانه‌ی خود پرداخت. بدیهی است که شعر نیمایی نسبت به شعر کهن ساختار دموکراتیکی دارد و از چنبره‌ی استبداد وزن و قوانین متصلب آن بیرون جهیده و سرود آزادی سر داده است. او در عرصه‌ی پهناور ادبیات به دنبال استبداد ستیزی بود و چون سن ژون پرس انقلاب را در درون شعر می‌خواست نه همچون برشت که به انقلاب در بیرون از شعر می‌اندیشید. او با استبدادی سر ستیز داشت که در ساختار شعر کهن ما حاکم بوده و معد دنیای پیشامدرن بود.

بعد از نیما نیز شاملو در شکستن قواعد شعر فارسی پا را فراتر نهاد و دیواری را که نیما تا نیمه فرو ریخته بود از بیخ و بن ویران کرد و آزادانه شعر بامداد از پس اندیشه‌ی نیما بر دمید و البته که شعر بامداد پهنای باند وسیع تری دارد و نسل‌های بعد از او به این جبهه‌ی فراگیر دموکراتیک پیوستند، شعری که یونیورسال است و خود را در پشت هیچ مرزی محدود نمی‌کند، درست برعکس شعر کلاسیک فارسی که امروزه ژانری لوکال محسوب می‌شود و همچنان دلخوش به مصرف داخلی خویش است.

تردیدی نیست که برای جهانی بودن باید مطلقاً مدرن بود و لازمه‌ی گذار از جهان قدیم به جهان جدید، گذشتن از ذهنیت حاشیه‌ای و محلی و رسیدن به ذهنیتی کلان و جهانی است...

غرب، ادبیات ما را جدی نمی‌گیرد

شانسی برای نوبل ادبیات نداریم

گفتگو با محمود درگاهی، نویسنده و استاد دانشگاه

حسین نجاری: انسان با تخیل اش بر جهان پیروز می شود و شعر زیستگاه شورانگیز تخیل است. آدمی او تو پیای اش را در شعر می‌یابد و رویاهایش را در آن برپا می‌دارد و اینگونه از مهلکه‌ی هستی رهایی می یابد.

جهان در غیاب شعر به دوزخی می ماند که رنج خویش را بر شانه‌ی بشر نهاده و او را در کوره‌ی دهر می گدازد و شعر با تعدیل رنج هستی به افشای زیبایی های آن می پردازد. شعر در صدد کشف دنیاهای ناشناخته و روایت هنرمندانه‌ی آن است. آدمی با همین ابزار زبانی، جان و جهان را دگرگون ساخته و راهی به آن سوی هستی گشوده است. در نبود شعر، جهان روحی نداشت و دنیای عاری از روح به چه کار بشر می آمد.

به هر صورت شعر از همان آغاز در جهان انسانی شکوفه زده و در ذهن و ضمیر و زبان او گل کرده است. این هنر از هزاره‌ای دور با انسان و جامعه‌ی انسانی راه آمده و تا دوردست‌های نیامده پیش خواهد رفت. در ایران نیز شعر، نقش و کارکرد تاریخی خودش را داشته، و رابطه‌ای که ایرانی‌ها با شاعران بزرگ‌شان دارند در هیچ جای جهان وجود ندارد. کشوری را سراغ ندارید که اثر شاعری ۷۰۰ سال پیش خلق شده و همچنان از پرفروش های زمانه باشد. هنوز آثار حافظ، خیام، مولوی و سعدی گوی سبقت را از شعر و شاعران معاصر ربوده‌اند، شاعرانی که با جان شیفته در پی روایت این جهان آشفته‌اند. بدیهی است که شعر فارسی در این صدسال اخیر متحول شده و صدای انسان معاصر از اعماق آن به گوش می رسد. شعری که به شکل بی‌رحمانه‌ای جهانِ عاری از عدالت را به چالش می کشد و البته این خصلتِ هنر اعتراضی است، هنری که «عصیان»ی است علیه وضعِ موجود و در پی برپایی مدینه‌ی فاضله‌ای که امکان تحقق آن در جهان و جامعه‌ی بشری وجود ندارد، چون اساساً شر در نهاد بشر بوده و جامعه‌ای هرگز از امنیت ابدی برخوردار نخواهد بود. گر چه مدرنیته، تلاش‌های خود را در تصحیح روال جهان به کار گرفته و به منطقی شدن جهان می کوشد اما همچنان ماشین کشتار و جنایت در جهان با شتاب می تازد و آن را سر ایستادن نیست!

به هرصورت ادبیات بهانه‌ای شد تا با یکی از چهره‌های برجسته‌ی زنجان در این عرصه به گفتگو بنشینیم، تا نقش و کارکرد ادبیات را در تاریخ و در دنیای معاصر به بحث بگذاریم. دکتر محمود درگاهی، شمایل شاخص ادبیات زنجان و سمبلِ دانش و معرفت ادبی روزگار ما در این وادی است. این چهره‌ی علمی، آکادمیکی استان، پیوسته در کار تدریس و تحقیق و تمشیت است.

درگاهی، نویسنده و منتقد و استاد گروه ادبیات فارسی دانشگاه زنجان است که دکترای ادبیات فارسی را در سال ۱۳۷۱ با ارائه‌ی رساله‌ای تحت عنوان «دیدگاه‌های نقد ادبی در ایران» به راهنمایی استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب از دانشگاه تهران دریافت کرد.

او در کنار راهنمایی دانشجویان رشته‌ی ادبیات برای تحقیق و تالیف و اهتمام برای چاپ پایان نامه‌های معتبر، کتاب‌های «حافظ و الهیات رندی»، «آیات مثنوی» و «شریعتی، آشنای ناشناخته» را تالیف کرده و در کارنامه‌ی ادبی خود دارد.

درگاهی زرشناس زبر دستی است که سر به هیچ سیمی فرو نمی‌آرد و دل مغرورش را به هر جنس ناسره و بی‌نسبی نمی‌بازد، او خوانش انتقادی از جهان ادبیات و انسان دارد و می‌داند که خرد اگر نقاد نباشد نابخرد می‌شود، بر این اساس این نویسنده‌ی نواندیش در دستگاه فکری خویش و در بوته‌ی نقد نگاه‌اش هر سره و ناسره‌ای را می‌پالاید و با تنقیح اندیشه و آموزه‌های علمی ـ ادبی، محصول معتبری ارائه می‌دهد.

درگاهی منش دشواری دارد و اخذ ویزای ورود به جهان ویژه‌ی او، کار آسانی نیست، او دروازه‌اش را به روی هر کسی نمی گشاید و به ندرت تن به گفتگوی رسانه‌ای می‌دهد ولی با این همه مهربانانه خواسته‌های ما را در عرصه‌ی ژورنالیسم ادبی می‌پذیرد و مشفقانه به درخواست‌های دوستدارانه‌ی ما در وادی ادبیات پاسخ می‌دهد، قدردان مهر بی‌دریغ اوییم و خوشه‌ی این گفتگوی مبسوط را به دستان گرم‌تان می‌سپاریم:

جناب دکتر درگاهی ادبیات چه نقش و کارکردی در زندگی بشری داشته و مهم‌ترین دستاورد آن در طول تاریخ بشر چه بوده است؟

ادبیات نقش‌ها و کارکرد های گوناگون دارد، یا بهتر است بگوییم داشته است. برای آشنایی با کارکردهای ادبیات باید به کارنامه‌ی آن، یعنی انبوه آثار ادبی که در ادوار متوالی تاریخ پدید آمده، مراجعه کرد. در هریک از این دوره‌ها، ادبیات در اشکالی متفاوت برای انسان کارسازی کرده است. پیش از هر چیز به زندگی انسان غنای معنایی بخشیده و برخی از خلاءهای معنایی آن را پر کرده است. خلایی که به گفته‌ی یک فیلسوف فرانسوی -مارک فرور- در نبودِ ادبیات، احتمالاً با جهل و تعصب و تنگ نظری پر می‌شد: «دقیقاً وقتی که جای هنر و ادبیات خالی بماند، از جمله‌ی چیزهایی که می توانند راحت توی این خلاء قرار گیرند، فناتیسم و تعصب است.» یعنی ادبیات به انسان وسعت دید و فراخ نگری فلسفی می دهد و از این طریق راه را بر تعصب و تنگ نظری می‌بندد. اما مهم‌تر از آن، این که اساساً ادبیات، زندگی را تحمل پذیر می‌کند، تاجایی که به تعبیر فلوبر، می توان گفت که «یکی از راه‌های تحمل زندگی غرق شدن در ادبیات است؛ انگار در جشنی جاودانه شرکت داشتن!» زیرا زندگی در وضع طبیعی و روزمرّه‌ی خود، چندان قابل تحمل نیست و هر روز آن، تکرار ملال آور روزهای پیش تر است و ادبیات با تزریق تنوع و تازگی در آن، اشکال تازه‌ای از حیات را به نمایش می گذارد. یعنی برای اجتماعات انسانی، مشغولیت‌های متعالی فراهم می‌آورد و از این طریق، سیمای زندگی روزانه را تغییر می‌دهد. اصیل ترین نوعِ این معنابخشی، تفسیرهای فلسفی از حیات، و نشان دادن جهَان‌های دیگر و آفریدن جهان بینی های جدید است، چنان که اوج آن را در ادبیات عارفانه‌ی ایران و به ویژه در آثار مولوی می‌بینیم. در کنار این کار، ادبیات با کشیدن تصویرها و تابلوهای دل انگیز از طبیعت و خلق زیبایی های رنگارنگ، سیمای جهانِ پیش رو را طراوت‌های تازه می بخشد. اما همه‌ی این‌ها هنوز پارِه‌ای از کارکردهای ادبیات است، اشکال دیگری از ادبیات نیز هست که هریک از آن‌ها در عرصه‌های دیگر زندگی، کارکردهای متفاوت در پیش گرفته است. یک نگاه به کارنامه‌ی شاعران و نویسندگان ایرانی، نشان خواهد داد که ادبیات، هم در گسترش ارزش‌های اخلاقی کوشیده، هم آرمان‌های بزرگ در پیشِ روی انسان قرار داده است، هم مسئولیت‌های انسانی را در جامعه و در برابر هم نوعان خود، نشان داده، هم بیدارگری کرده و با دروغ و تزویر و ستم جنگیده و فریادهای دادخواهی توده‌های مردم را در اعماق ظلمت‌های تاریخ طنین انداز ساخته، و هم احساس ملی و همبستگی‌های جهانی می‌آفریند، والبته گاهی هم ستایش گری و سرسپردگی پیش گرفته و لالایی و سرود خواب خوانده و تبدیل به ابزار تبلیغاتی قدرت‌های سیاسی شده است!

به نظر شما، ادبیات و سیاست چه نسبتی باهم دارند؟ آیا می‌شود گفت ادبیات عموماً در جستجوی حقیقت است ولی سیاست اغلب تنیده با مصلحت اندیشی و در پی قلب حقیقت می‌باشد؟

در این جا بهتر است به جای سیاست، بگوییم حکومت و یقیناً مقصود شما هم همین است، چون مفهوم این دو واژه قدری باهم متفاوت است... باید گفت که ادبیات به تغییر می اندیشد، در حالی که حکومت‌ها محافظه کارند و فقط به حفظ قدرت و حفظ وضع موجود و مشروعیت خود می اندیشند، و وضع موجود را بیش از هر چیز، با پرده‌پوشی و پنهان کاری می توانند حفظ کنند در حالی که ادبیات، پرسشگری می‌کند، پرده‌ها را کنار می‌زند، تابوها را می‌شکند، تاریکی‌ها را می‌شکافد و روشنی‌ها را نشان می‌دهد؛ با جهل می جنگد، با تزویر و دروغ و انقیاد و بردگی می‌ستیزد.

> **ادبیات به انسان وسعت دید و فراخ نگری فلسفی می‌دهد و از این طریق راه را بر تعصب و تنگ نظری می‌بندد. اما مهم تر از آن، این که اساساً ادبیات، زندگی را تحمل پذیر می‌کند، تاجایی که به تعبیر فلوبر، می توان گفت که «یکی از راه‌های تحمل زندگی غرق شدن در ادبیات است، انگار در جشنی جاودانه شرکت داشتن!»**

فصل بزرگی از سرگذشت ادبیات در درگیری با گردانندگان حکومت‌ها و تعیین کنندگان سیاست‌های جاری در جهان پدید آمده است و یکی از نقش‌های تعیین کننده و تاثیرگذار آن در جوامع انسانی، روشنگری و رویارویی با قدرت‌های سیاسی بوده است... این است که اغلب آب این دو به یک جو نمی‌رود و غالباً با یکدیگر درگیری دارند! البته انگیزه‌های قدرت‌های سیاسی در کشاکش با پدیدآورندگان آثار ادبی، متفاوت است و این تفاوت از سرشت متفاوت آن‌ها بر می‌خیزد، این است که ممکن است گاهی خط قرمزهای این حکومت‌ها هم شباهتی با یکدیگر نداشته باشد! مثلا قدرت‌های ارتجاعی که دغدغه‌ی حفظ دنیای کهن و عقاید کهنه را دارند؛ غالباً از اندیشه‌های نو می‌ترسند، قدرت‌هایی که مشروعیت سیاسی و پشتوانه‌ی ملی ندارند از آگاهی سیاسی توده‌ها هراس دارند، قدرت‌های وابسته به بیگانه، از روشن شدن زد و بندها و مسائل پشت پرده‌ی خود با دولت‌های بیگانه بیم دارند و الی آخر... در گذشته، حکومت‌ها هاله‌هایی از تقدّس و اعتبار شرعی در پیرامون خود می تنیدند و از این طریق راه را بر پرسش و تردید در برابر سیاست‌های خود می بستند، اما در جهان جدید، که عادت به پرسش و تردید دارد، چنین ترفندهایی راه به جایی نمی‌برد و با این وصف اهل قدرت سماجت می‌کنند و برای تداوم پنهان کاری‌ها و گریز از برابر پرسش و تردید، به مهار کردن رسانه‌هایی مانند ادبیات و سینما و هنرهای دیگر، توسل می جویند! می شود گفت که رابطه ی ادبیات با حکومت و قدرت سیاسی چند سویه است. در دوره‌های جدید و در واکنش به آنچه که ادبیات متعهد نام گرفته، یک تصور غلط پدید آمده و برخی‌ها گمان کرده‌اند که ادبیات نباید سیاسی و مسئول باشد. اما این امر و نهی چند تا اشکال دارد. اول این که برای شاعر تکلیف تعیین می‌کند، و باید بدانیم که توصیه کردن به شاعر، هر شکلی که داشته باشد، نارواست، چه آن توصیه چنین بگو باشد، و چه چنین نگو! این تصمیم را باید خودِ شاعر بگیرد که چه بگوید. از آن گذشته، شعر تنها در دوره‌های جدید نیست که گاهی سیاسی شده و به کار سیاست و نقد قدرت پرداخته است. چنین رسمی در دوره‌های سنتی شعر فارسی هم رایج بوده است و در کار شاعرانی مانند سعدی و حافظ و ناصر خسرو... نمونه های نمایان دارد. اما من گمان می کنم که شعر فارسی حتی پیش از این شاعران نیز سیاسی بوده است و چنین حادثه‌ای پیش از هر جا در شعر مدحی و ستایشی، یعنی در بدترین شکل سیاسی، اتفاق افتاده است، اما مخالفان شعر سیاسی، هیچ وقت به این مسئله نیاندیشیده اند و خرده‌ای بر آن نگرفته‌اند! در حالی که مگر شعر مدحی شعر سیاسی نبود؟ قصیده‌های شاعران عصر غزنوی و پیش از آن سامانی و بعد از آن، سلجوقی و دیگر حکومت‌ها تا دوره‌های جدید، در حقیقت بیانیه‌های های سیاسی و ابزاهای تبلیغاتی این حکومت‌ها محسوب می‌شد و در کنار شمشیر و قداره، برای ارعاب مخالفان به کار می‌رفت، و البته در کنار این کار، مراسم جشن و مجالس عیش و نوش آن‌ها را هم می‌آراست! در حقیقت، حکومت‌ها از یک طرف، از شعر به مثابه‌ی یک ابزار تبلیغی و یا تزیینی استفاده می‌کردند و از طرف دیگر، هر گاه که آن شعر، وسیله‌ی روشنگری و بیداری دادن در جامعه شده باشد، برای از میان بردن آن، همه‌ی نیروهای شان را بسیج می کنند!

جناب دکتر اگر بپذیریم که ادبیات تاثیر معناداری در زندگی آدم‌ها ندارد چرا باید سیاست‌مداران با همه‌ی قدرت و اتوریته‌ی دیوانی خود، نگران ادبیاتی باشند که تاثیر چندانی روی آدم‌ها ندارد، چرا از کتاب‌هایی می‌ترسند که تیراژشان به بیش از ۵۰۰ نسخه نمی‌رسد، چرا از سینمایی می ترسند که بینندگانش به زحمت به دو میلیون نفر می رسد، شما علت این همه سانسور و محدودسازی را در چه می‌دانید؟

که گفته است که ادبیات تاثیر معناداری در زندگی انسان‌ها ندارد؟ در این جا ابتدا باید روشن کنیم که از کدام ادبیات سخن می گوییم؟ بی تردید اشکالی از ادبیات که در اصطلاح معاصر، ادبیات برج عاج، یا هنر برای هنر، یا فرمالیسم و صورت گرایی و یا بازی‌های دیگر نام گرفته، زیانی به جایی نمی‌رساند و کسی را نگران نمی کند! اما شعری که از همان آغاز، کار خود را انگشت نهادن بر زخم های جامعه می داند و اعلام می کند که: «او شعر می نویسد، یعنی / او دست می نهد به جراحات شهر پیر / او شعر می‌نویسد یعنی / او قصه می کند به شب از صبح دلپذیر» تکلیفش از پیش معلوم است.

یک زمانی فاشیست‌هایی مانند بیسمارک، گمان می کردند که «شعرا را هم مثل فاحشه‌ها می شود با پول خرید!» (سیلونه: مکتب دیکتاتورها، ۲۰۳) اما به زودی ورق برگشت و این بار شاعران و نویسندگان بودند که تخت قدرت‌ها را واژگون می کردند! احتمالاً مقصود شما از این که ادبیات تاثیر معنی‌داری در زندگی ندارد، تاثیر اجتماعی-سیاسی ادبیات، و آن هم در همین سال‌های جاری است؟! اما چنان که عرض کردم، نه تنها ادبیات، در همه‌ی ساحات زندگی انسانی تاثیر می گذارد، بلکه تاثیر تعیین کننده‌ای هم می گذارد! مولویِ ما می گفت: «عالمی را یک سخن ویران کند / روبهان مرده را شیران کند!» البته مقصود او از این شیر شدن روباهان مرده، بیداری عارفانه در یک دنیای خواب زده و غفلت گرفته بود؛ اما این تعبیر، هم چنان، در دنیای سیاست و اجتماع هم می تواند صحت داشته باشد! تاریخ ادبیات، به ویژه در دوره‌های معاصر آن، از این شیر کردن روباهان، داستان‌ها دارد. شاخه‌ای از ادبیات که ادبیات مسئول و متعهد نام گرفته بود و رسالت بیدارگری و پیکار با اسارت و بردگی و استعمار را آیین خود اعلام می کرد، ملت‌های بسیاری را که وضعی بهتر از روباهان مرده نداشتند، زنده نمود و به آن‌ها زندگی نو داد و حتی آن‌ها را به تغییر وضع جهان برگماشت! تاریخ حکومت‌ها نشان می دهد که از وقتی که چیزی به نام ادبیات مسئول و بیدارگر، پدید آمده و رو در روی قدرت‌ها قرار گرفته، اهل قدرت خواب راحت نداشته‌اند! انقلاب فرانسه، انقلاب روسیه، و انقلاب‌های آزادی بخشی که به استعمار و برده‌گیری در چند قاره‌ی جهان پایان دادند و سرنوشت ملت‌های خود را از نو نوشتند، از درون کتاب‌ها بیرون آمده بودند. چرا راه دور برویم، در همین ایران معاصر، دو انقلاب بزرگ، یعنی مشروطه و انقلاب ۵۷، در حقیقت، انقلاب اندیشه و شعر و کتاب بود! انقلاب مشروطه را شعر دوره‌ی مشروطه، طنز دوره‌ی مشروطه و ترجمه‌های دوره‌ی مشروطه و آثار کسانی مانند دهخدا و بهار و اشرف و همراهان آن‌ها پدید آورد و این انقلاب، ایران عصر قاجاری را که سر تا پا، جهل و انحطاط و بیماری و بردگی بود، تبدیل به ایران مدرن کرد! تا وقتی که با وضعیت ایران پیش از مشروطه آشنا نباشیم، نمی دانیم که مشروطه در این کشور چه کرده است! انقلاب ۵۷ هم -به یک تعبیر- انقلاب شعر و ادبیات بود! و به تعبیر شاعر برجسته‌ی معاصر، استاد شفیعی کدکنی، توفان واژه‌ها بود! در حقیقت شعر بعد از نیما، به صراحت رو در روی حکومت ایستاده بود و شاعران تبدیل به رهبران جریان‌های سیاسی شده بودند و هر یک از آن‌ها به گونه‌ای، راه تازه‌ای را که شعر باید در پیش بگیرد، اعلام می کرد. اخوان، شاعران را، دیده‌بانان ملت در برابر سلطه‌گران سرزمین خود می‌دانست و رسالت آن‌ها را این گونه یادآوری می کرد: «دیدبانان را بگو تا خواب نفریبد / بر چکاد پاسگاه خویش، دل بیدار و سر هشیار / هیچشان جادوی اختر / هیچشان افسون شهر نقره و مهتاب نفریبد!» و شفیعی کدکنی هم به آن‌ها پیشنهاد می کرد که: «من از خراسان و / تو از تبریز و / او از بندر بوشهر / با شعرهامان شمع هایی خُرد / بر طاق این شب‌های وحشت برمی‌افروزیم / یعنی که در این / خانه هم / چشمان بیداری است / یعنی در این جا می تپد قلبی و / نبض شاخه‌ها زنده‌ست / هر چند / با زهر سبز آلوده و از وحشت آکنده‌ست!» و سایه در شکلی دیگر این رسالت شاعر را در شعر می کشید و همین گونه شاعران دیگر، حتی تعدادی از شاعران رمانتیک!

فروغ از «وزش ظلمت» می گفت و «لالایی تمدن» و «جق جقِ جقجقه‌ی قانون» و... و وقتی هم که سرود رسمی حکومت، یعنی «ای مرز پر گهر» را به سخره می‌گرفت، دیگر کاملاً شمشیر را از رو بسته بود! پس شگفتی ندارد که بعضی از مفسران شعر معاصر، برخی از شعرهای فروغ را، شکلی از عصیان سیاسی و حتی برخی از آن ها را مبشر جنگ های چریکی و مبارزه ی مسلحانه دانسته اند، مانند این شعر او: «حیاطِ خانه‌ی ما تنهاست / حیاطِ خانه‌ی ما تنهاست / تمام روز / از پشت در صدای تکه تکه شدن می‌آید / و منفجر شدن / همسایه‌های ما همه در خاک باغچه‌هاشان به جای گل / خمپاره و مسلسل می‌کارند / همسایه‌های ما همه بر روی حوض کاشی‌شان / سرپوش می‌گذارند و حوض‌های کاشی / بی آن که خود بخواهند / انبارهای مخفی باروت‌اند / و بچه‌های کوچه‌ی ما کیف‌های مدرسه‌شان را / از بمب‌های کوچک پر کرده‌اند / حیاط خانه‌ی ما گیج است!»

طوفان این واژه‌ها، پیش از آن که انقلاب شعله بکشد، مشروعیت سلطنت را از میان برده و پایه‌های آن را لرزانیده بود! سپانلو روایت می کرد که جرقه‌ی انقلاب در آن ده شبِ گرد هم آییِ شاعران و نویسندگان در انستیتو گوته، زده شد. می‌بینید که دامنه‌ی ماجرای انقلاب و اندیشه‌های سیاسی تا کجاها کشیده شده بوده؟ و چگونه جغرافیای فرهنگ و ادبیات را هم مانند جغرافیای جامعه فرا گرفته بود؟ در این جا قدری حاشیه می‌روم و یک پرانتز بزرگ باز می‌کنم تا به یک سوءتفاهم که در جامعه‌ی ما می چرخد، بپردازم. در دهه‌های اخیر، برخی از ساده لوحان چنین تصور می‌کنند که اگر مثلا چند نفر از دست اندرکاران انقلاب در زنجان، خود را از ماجراها کنار می کشیدند، انقلاب به وقوع نمی پیوست و عصر گل و بلبل ادامه می‌یافت و آن‌ها، امروز غرق در نعمت و رفاه و آسایش بودند! هم چنین در این سال‌ها، در واکنش به وضعیت سیاسی بعد از انقلاب، غالباً چنین القاء می شود که در انقلاب ۵۷، همه‌ی می دانستند که چه نمی خواهند، اما هیچ کس نمی دانست که چه می خواهد! در حالی که یک تامل در تاریخ انقلاب در ایران معاصر، که ریشه‌های آن تا یک قرن پیش از آن تاریخ، فرو رفته است؛ نشان خواهد داد که انقلاب ۵۷، آتشی بود که بعد از سرکوب انقلاب مشروطه به دست قدرت‌های بیگانه، زیر خاکستر رفته و بعد از آن در هر مجالی سر بر آورده و شعله کشیده، و بلندترین شعله‌ی آن انقلاب ۵۷ بوده است! انقلاب ۵۷ نه تنها می دانست که چه می خواهد، بلکه به گمان من، این انقلاب، انقلاب فرهیختگان، و فرهیخته‌ترین انقلاب‌ها بود! انقلابی که وقتی هوشنگ ابتهاج سایه- سرودش را ساخت و آن سرود، در صدای شجریان در آسمان ایران طنین انداخت که: «ایران ای سرای امید / بر بامت سپیده دمید.» می توان گفت که پرشکوه‌ترین لحظه‌ی تاریخ ایران را رقم زد! میشل فوکو، که روشنفکران اروپایی در آن سال‌ها به سرش قسم می‌خوردند؛ وقتی که صحنه‌هایی از آن انقلاب را دید؛ گفت: «ایران، روح یک جهان بی روح!» چگونه می شود ادعا کرد که شاملو و سایه و براهنی و سپانلو و بیضایی و هما ناطق و شجریان و آریان‌پور و صدها عضو کانون نویسندگان، و بسیاری از چهره‌های علمی و سیاسی و فکری و روشنفکری که پیشاهنگان انقلاب ایران شدند، در کنار رهبران جبهه‌ی ملی و جریان‌های سیاسی مذهبی و مارکسیستی و نسل های دانشگاهی ندانسته باشند که چه می خواهند؟! اگر اینان ندانسته باشند که چه می خواهند، پس چه کسی خواهد دانست که چه می خواهد؟... **ادامه در صفحه‌ی ٤ (اعلانات)**

کافه نادری

منزوی در فرانکلین

محمدرضا رهبریان

با دررفتن زوار سلطنت، ریش وقیچی همهٔ شئون زندگی به دست انقلابیون ۵۷ افتاد. همه چیز دستخوش تغییرات وسیع شد. در همان آغاز تمام مراکز کوچک و بزرگ رژیم گذشته، رنگ‌ولعاب و نام و پوشش اسلامی به خود گرفتند. از جمله انتشارات معتبر و بزرگی چون فرانکلین که زمانی مترجمان صاحب‌نامی را به خدمت گرفته بود. در سال ۱۳۳۴ همایون صنعتی‌زاده که آدم مبتکر و منفردی بود، شعبهٔ مؤسسهٔ فرانکلین را در تهران دایر کرد. مرکز این مؤسسه در شهر نیویورک بود. مؤسسهٔ فرانکلین در تهران در انتخاب کتاب‌هایی که شعبهٔ مرکزی برای ترجمه و انتشار می‌فرستاد، آزاد بود و اگر آن کتاب را به نفع جامعهٔ ایران و پیشرفت فرهنگ کشور می‌دید، با کمک ناشران مختلف و مترجمان معروف ترجمه می‌کرد. فرانکلین چاپخانهٔ مفصل و قدرتمندی داشت و افزون بر جمع‌کردن بسیاری از بزرگان، برای نخستین‌بار عمل ویرایش و تولید فنی کتاب را به شکل نوین و حرفه‌ای وارد صنعت نشر در ایران کرد. مؤسسهٔ فرانکلین در بحبوحهٔ انقلاب منحل شد. در گیرودار انقلاب، آن دم‌ودستگاه فرهنگی به «سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی» تغییر نام یافت. چند سال بعد باز دچار تغییر و تبدّل شد و این‌بار با ادغام «بنگاه ترجمه و نشر کتاب» احسان یارشاطر و «بنیاد فرهنگ» دکتر ناتل خانلری به نام «انتشارات علمی و فرهنگی» به کار خود ادامه داد.

درست در همان روزهایی که منزوی به دانشکدهٔ ادبیات می‌رفت تا واحدهای باقی‌ماندهٔ دانشگاهی خود را پاس و دست کم مدرک خشک–وخالی خود را دریافت کند، همزمان به مؤسسهٔ فرانکلین (انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی) ــ که علی موسوی گرمارودی را به سرپرستی آن گماشته بودند ــ دعوت به همکاری شد. بهانهٔ این دعوت به خاطر دوستی‌ها و مناسباتی بود که منزوی و گرمارودی از روزگار دانشجویی با یکدیگر داشتند. در کنار منزوی البته مهدی اخوان ثالث هم بود. در آن‌جا اخوان، سرویراستار و منزوی، ویراستار بود.

با استخدامش در یک مؤسسهٔ فرهنگی پرنام‌ونشان، البته از حقوق و درآمد خوبی برخوردار می‌شد. منتها کاری که در آن‌جا از او می‌خواستند بسیار غم‌انگیز بود. اخوان ثالث، شاعر بزرگ معاصر که زمانی در نوشتن و اجرای برنامه‌های پربار ادبی رادیو، نظیر ولنگه‌ای نداشت و حسین منزوی هم در رادیو همچون یک کارشناس مجری کاربلد، کارچرخان برنامه‌های جدی ادبی بود، حال این دو را واداشته شده بودند تا به ویرایش متن‌هایی بپردازند که از هر جهت بسیار ضعیف و بچگانه بود. به‌ظاهر متن‌هایی بود از نویسندگان نامی جهان، ولی ترجمه شده به دست مترجمانی که صلاحیت کافی نداشتند. جوان و کم‌سواد و ازراه‌رسیده بودند. پیدا بود که مسئولین نورسیدهٔ بخش قراردادها چندان در وادی مسائل ترجمه و ادبیات نبودند، و دست بر قضا تقی‌به‌توقی خورده بود و از کتاب‌فروشی یا کاغذفروشی به مدیریت یک مؤسسهٔ فرهنگی بزرگ رسیده بودند. در حالی که ترجمه‌ها و کارهای تایپ‌شدهٔ درجه‌یک دیگری، آن هم از آثار برجستهٔ دنیا در اتاق بایگانی آن اداره خاک می‌خورد. راحت آن‌ها را کنار گذاشته بودند. منزوی یک‌بار داشت ترجمه‌ای از رمان مشهور جین ایر را ویراستاری می‌کرد. در همان ابتدای کار دریافت که ترجمه، نثر ضعیف و زبان نارسایی دارد و غلط‌های املایی و انشایی و دستوری کم ندارد. جریان را به اطلاع موسوی گرمارودی رساند و گفت که «ترجمهٔ کتاب خیلی خراب است و ارزش وقت‌گذاشتن ندارد.» موسوی گرمارودی برگشت و گفت: «من هم اعتقادم همین است.» گرمارودی که از اشراف منزوی بر شعر معاصر بی‌خبر نبود و پیش‌تر کارهای او را در برنامه‌های رادیویی شنیده بود، از منزوی کار دیگری خواست. گفت: «تو اصلاً این را کنار بگذار و کار دیگری را شروع کن. کار حسابی و ماندگار در ادبیات معاصر انجام بده. منتها بابت حق‌الزحمه همان حقوق را به تو می‌دهیم و تو این کار را برای ما انجام بده.»

منزوی که پیش‌تر کنکاش در جریان‌های شعر معاصر از دغدغه‌های ذهنی‌اش بود، این پیشنهاد را رد نکرد. درجا قراردادی بسته شد و از فردایش شروع کرد به بررسی محتوایی شعر معاصر از ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷. منزوی خود در چندوچون اتفاقات شعری قرار داشت و بسیاری از شاعران حادثه‌آفرین و پرهیاهو را از نزدیک می‌شناخت. حتی با کسانی که نیامده زود فراموش می‌شدند، بی‌ربط و پیوند نبود. اعتقاد داشت جان و جوهرهٔ شعر معاصر و دوران درخشش به این مقطع زمانی برمی‌گردد. نخست در تدارک منابع برآمد. کتابخانهٔ بزرگ و نسبتاً غنی اداره هیچ به کارش نمی‌آمد. از جهت منابع شعری معاصر سخت فقیر بود. حتی یک جلد از کتاب‌های شعر نو در کتابخانه موجود نبود.

هر چه که بود یا متون کهن ادبی بود یا ترجمه‌ها و آثار ادبیات جهان. از آن‌جا که می‌بایست در ساعات اداری و در محیط اداره کارش را دنبال می‌کرد، ناچار شد تمام کتاب‌های شخصی خود، حدود ۲۴۰ کتاب از کتاب‌های شعر معاصر را که عمدتاً امضا داشتند و از دست خود مؤلفان به یادگار گرفته بود، به اداره ببرد تا دَم دستش باشد. تمام نیرو و حواسش را گذاشته بود روی این کار. روزبه‌روز هم مطالب را به دست تایپیست می‌داد. همزمان پنج‌صفحه، ده‌صفحه‌ای که پیش می‌برد، برای اخوان ثالث که در یک اتاق و مقابلش نشسته بود، می‌خواند تا نظرهای اصلاحی و پیشنهادی او را هم به کار ببندد. کار به چشم اخوان به‌راستی «کتاب بسیار باارزشی» بود. شاعر سترگ معاصر عقیده داشت این کار حیف است که تمام نشود. در واقع آن را ادامه دهنده و تکمیل کنندهٔ کار از صبا تا نیمای یحیی آرین‌پور می‌دانست که چند سال پیش در همین انتشارات فرانکلین به نگارش درآمده بود. منزوی حسابی پشت این کار را گرفته بود. نزدیک به چهارصدصفحه‌ای از پژوهش خود را پیش برده بود که از سر جابه جای سِمَت‌ها و آدم‌ها و به دنبال آن پاک‌سازی‌های سیاسی، موسوی گرمارودی، اخوان و منزوی نیز یکی پس از دیگری دک شدند.... **ادامه در سبزه‌میدان (صفحه‌ی ۳)**

چارق

نماینده زنجان و طارم

در پی عدم تمدید قرداد کارگران تسکو:

حامی حقوق کارگران خواهم بود

سبزه‌میدان–نماینده‌ی مردم زنجان و طارم در مجلس خواستار پاسخ‌گویی استانداری و اداره کل کار استان راجع به چرایی عدم تمدید قرارداد کارگران شد

دکتر نبی‌اله محمدی در پی عدم تمدید قرارداد کاری تعدادی از کارگران شرکتهای تسکو، سرب و روی و یدک ساز قالب، از استانداری و اداره کل کار، تعاون و رفاه اجتماعی استان خواست تا موضوع را به دقت بررسی کرده و از حقوق کارگران دفاع کنند و چنانچه کارفرمایان نیز در این زمینه با مشکلاتی مواجه هستند زمینه حل آنها را فراهم نمایند.

وی افزود: همچنان که حمایت از سرمایه گذاری و رفع موانع پیش روی تولید و اشتغال زایی را وظیفه خود می دانیم اما چنانچه معدودی از شرکت‌ها با بهانه‌جویی های مختلف، امنیت شغلی کارگران زحمت کش را به مخاطره بیندازند و آسایش و آرامش آن‌ها را سلب کنند از ظرفیت قانونی و نظارتی خود در راستای دفاع از حقوق این قشر شریف بهره خواهم گرفت.

نماینده‌ی مردم زنجان و طارم تاکید کرد: با احدی از مسئولان مربوطه در این زمینه تعارف نداریم و اهمال، کم کاری و عدم پاسخگویی را تحمل نخواهم کرد.

وی اضافه کرد: زمینه‌ی رسیدگی و برخورد های لازم در قانون پیش بینی شده است و به عنوان نماینده‌ی همه‌ی مردم زنجان و طارم مکلف به حمایت از حقوق قانونی آن‌ها هستم فلذا در چنین مواردی هم قاطعانه ورود کرده و با همراهی سازمان های ذی ربط اجازه ی تضییع حقوق صنفی کارگران را نخواهم داد. البته چنانچه مدیران و مالکان این واحدهای تولیدی هم مشکلاتی دارند آمادگی شنیدن و پیگیری آنها را دارم.

نماینده‌ی مردم زنجان و طارم اهتمام دستگاه‌های دولتی مرتبط با حوزه‌ی کار و تولید جهت ایجاد ارتباط مناسب در راستای بهره‌گیری از ظرفیت تشکل های کارگری برای حمایت از حقوق کارگران استان و تقویت اشتراکات کارگر، کارفرما و دولت و ایجاد روابط کار توام با تعامل و موثرانه با فراهم آوردن زمینه مشارکت آنها، را ضروری دانست.

منزوی در فرانکلین

ادامه از صفحه‌ی هفت حوض

در این میان کتاب‌های منحصر به فردش همگی به فنا رفتند. چند ماه پس از اخراجش، خواست دست کم کتاب‌های نازنین خود را پس بگیرد که به کل منکر همه چیز شدند که چنین کتاب‌هایی اینجا نیست. در حالی که به چشم خود کتاب‌های خود را لابه‌لای قفسه‌های کتابخانهٔ اداره دیده بود. با رفتن موسوی گرمارودی، مسئول دیگری بر جایش نشاندند. آدمی آمد تازه پاگرفته و از جنس آدم‌های قِشری و دید تنگ. منزوی با رئیس تازه تماس گرفت و گفت: «اجازه بدهند که کار را زیر نظر خودشان به سرانجامی برساند و حیف است که کار زمین بماند.» که قبول نکردند. منزوی برای پژوهش خود، سخت مایه گذاشته بود. نمی خواست زور و زحمت و وقتی که پای آن ریخته بود، حرام شود. دلش می سوخت. حتی پیشنهاد داد که اصلاً کتاب را به نام خودتان چاپ کنید که رئیس جدید روی موافقت نشان نداد و گفت: «لازم نکرده ما نمی خواهیم شما این کتاب را تمام کنید. همین طوری چاپش می کنیم.» این بار منزوی برآشفته شد. زیپ دهان را کشید و گفت: «شما بیخود می کنید کتابی که نصفه‌کاره است، کتابی که تمام نشده و ناقص است را با چه عنوانی و با چه اجازه‌ای چاپ می کنید؟ جرئت دارید چاپ کنید.» همین عبارت تند کافی بود که کتاب به عمد به سرنوشتی نامعلوم مبتلا شود.

منزوی تا سال‌ها بعد افسوس چاپ و اتمام این کارش را می‌خورد. چشمش به دنبال نسخه‌ای از آن بود که بلکه روزی کسی از در وارد شود و خبری از کارش بیاورد. آرزویی که همچون بسیاری از آرزوهای دیگرش خاک شد. چند سال بعد در دیداری تصادفی که با عبدالکریم سروش داشت، کوشید از طریق او سراغی از آن یادداشت‌ها بگیرد که سودی نبخشید.

یک بار دست هم به دامان شفیعی کدکنی شد که رفیق نزدیک مرتضی کاخی بود و کاخی مسئول بخش ویراستاری آن اداره شده بود. صحبت‌ها انتقال داده شد. کاخی دو سه روزی مهلت خواست. همه بی فایده بود. در جوابش گفتند: «اصلاً و ابداً چنین چیزی پیدا نکردند؛ نه یک ورقه مطلب و نه نامی از آن.» منزوی این‌ها را شنید ولی هرگز قانع نشد که چطور ممکن است نوشته‌ای که بیش از دو نسخه یکی دست‌نوشته و دیگری تایپ شده، در آن تشکیلات عریض و طویلِ پر از حساب و کتاب موجود بوده، گم و گور شده باشد!. هیچ دور نمی‌دید که روزی کتابش به دست پخته‌خوران و با عنوان و نام دیگری نشر یابد.

پی‌نوشت:

نه فرشته‌ام نه شیطان: پژوهشی روایی از شعر و زندگی حسین منزوی)، محمدرضا رهبریان، انتشار مروارید (در دست انتشار)

وضعیت وخیم‌تر می‌شود

مشکلات ناترازی برق توسط کارآفرینان در اتاق بازرگانی، زنجان بررسی شد

سبزه‌میدان–نایب رییس اتاق بازرگانی زنجان در نشست مشترک کمیسیون صنعت و کمیسیون کشاورزی، آب و صنایع غذایی اتاق بازرگانی زنجان که در تاریخ ۳۱ مرداد در محل اتاق بازرگانی زنجان برگزار شد، گفت: مشکل ناترازی برق از ۲۰ سال پیش و در پی عدم سرمایه‌گذاری در توسعه نیروگاه‌ها آغاز شده و در چند سال اخیر نیز به دلیل گرما و تغییر آب و هوایی به شدت افزایش یافته است.

علیرضا آدمی با تاکید بر اینکه حل این مسائل و مشکلات ناترازی برق در حیطه‌ی وظایف مسئولان استانی نیست، افزود: واقعیت این است که کار کردن در شرایط فعلی هم، به خودی خود سخت است و مشکل مضاعف قطعی برق خسارت‌ها را با توجه به ضایعات ناشی از آن و همچنین عدم پاسخگویی به سفارش‌ها افزایش می‌دهد. وی با بیان اینکه بنا به پیش‌بینی انجام شده افزایش میزان ناترازی انرژی در سال آینده به ۲۸ هزار مگاوات خواهد رسید، گفت: با این اوضاع، مشکلات در سال آینده بیشتر خواهد بود.

آدمی، همکاری و تعامل را از جمله راهکارهای موثر در کاهش مشکلات ناشی از ناترازی برق عنوان کرد و گفت: در این رابطه یا باید جلوی افزایش تولید گرفته شود و یا اینکه به واحدهای تولیدی برای تولید برق کمک شود، وگرنه این رویه هر سال تکرار خواهد شد.

نایب رییس اتاق بازرگانی زنجان اصلاح قیمت خرید برق و پرداخت بدهی‌ها به نیروگاه‌های پراکنده را از دیگر راهکار موجود برای ترغیب سرمایه‌گذاری دانست و ادامه داد: یادمان باشد تحریم‌ها مانع عملیاتی شدن برخی از امور از جمله خرید تجهیزات می‌شود.

ایرج افشارنیا، رئیس کمیسیون صنعت نیز با تشریح وضعیت تولید ۹۶ هزار مگاوات، توزیع و مصارف برق در کشور اظهار کرد: ۹۶ هزار مگاوات در کشور برق تولید می‌شود که ۳۵ درصد آن به واحدهای صنعتی، ۳۳ درصد به بخش خانگی و ۱۴ الی ۱۵ درصد به امور کشاورزی و مابقی نیز به مصارف عمومی می‌رسد.

وی همچنین افزود ۷۰ الی ۸۰ درصد برق تولیدی کشور از طریق سوخت‌های فسیلی، ۱۴ درصد به صورت برق آبی و ۱ درصد از طریق انرژی تجدیدپذیر تولید می‌شود.

رئیس کمیسیون صنعت با تاکید بر اینکه ناترازی انرژی، کشاورزی، صنعت و تولید و خدمات را دچار معضل و بحران کرده است، افزود: ادامه‌ی این وضعیت منجر به ضرر و یا حتی به تعطیلی این واحدها خواهد شد کما اینکه این ناترازی امنیت غذایی را نیز دچار اختلال خواهد کرد.

وی خواستار مشخص شدن سهم صنعتگران و مشترکان این استان در مصرف برق شد و گفت: بخش صنعت باید به اندازه‌ی مصرف در خاموشی‌ها سهم داشته باشد و آیا ما در طول سال این همه مصرف کرده‌ایم که در خاموشی‌ها سهیم هستیم.

افشارنیا ادامه داد: سوال اینجاست که دولت برای جبران زیان تولیدکننده در قبال خاموشی برق چه اقداماتی انجام می‌دهد و چه تعهدی در برابر زیان مشترکان دارد چرا که این بخش سرمایه ثابتی دارد و هزینه‌های جانبی را متحمل می‌شود.

پیام جوادی، مدیرعامل شرکت توزیع نیروی برق استان زنجان در این جلسه با اذعان به مشکلات موجود در توزیع برق در حوزه صنعت اظهار کرد: باید متوجه بود که شرکت توزیع، آخرین مرحله از تولید و مدیریت حوزه‌ی برق است که وظیفه‌ی توزیع و پخش را بعد از تولید و انتقال مدیریت بر عهده دارد.

مدیرعامل شرکت توزیع نیروی برق استان زنجان با تاکید بر اینکه مرکزیت مدیریت توزیع در تهران مستقر است، افزود: ایستگاه جایگزین آن البته به لحاظ ظاهری هم‌شکل با تهران در زنجان است.

وی با تاکید بر اینکه ناترازی در انرژی برق وجود دارد و این ناترازی زیاد هم هست، افزود: ولی میانگین تلفات در زنجان به دلیل بالا بودن سطح فنی نیروها بسیار کم‌تر از میانگین کشوری است و می‌توان گفت ما در شمار بهترین‌ها هستیم.

جوادی به افزایش قابل توجه مصرف برق در برخی از مناطق زنجان اشاره و تصریح کرد: این افزایش در برخی موارد به ۱۵ برابر هم رسید.

مدیرعامل شرکت توزیع نیروی برق استان زنجان مدیریت وضعیت موجود در ناترازی برق را نیازمند همکاری دانست و ادامه داد: کاهش خسارت‌های این ناترازی نیازمند همکاری بین‌بخشی از جمله صنایع است که در حال حاضر وجود ندارد. وی با توصیه به صنایع و واحدهای تولیدی برای برنامه‌ریزی از عبور ناترازی برق در کشور گفت: در واقع شرایط فعلی اضطراری است و بهبود اوضاع، یک هماهنگی و برنامه‌ریزی همه جانبه نیاز دارد.

علی شاهمرادی رییس کمیسیون کشاورزی، آب و صنایع غذایی اتاق بازرگانی زنجان نیز به مشکلات حوزه کشاورزی به دلیل ناترازی برق اشاره کرد و افزود در حال حاضر با وجود راهکارهای عملی یا غیرعملی برای رفع ناترازی برق، به نظر می‌رسد فقط با مدیریت مصرف و صرفه‌جویی می‌توانیم در این شرایط تاب‌آوری داشته باشیم.

وی ادامه داد همیشه قرار نیست سود کنیم، پرداخت بها به شکل‌های مختلف بخشی از ماهیت تولید و فعالیت‌های اقتصادی است اما شرایط طوری شده است که به زیان و نقطه تاریکی رسیده‌ایم در حالی که قرار نبود به این وضعیت مبتلا شویم.

شاهمرادی با تاکید بر اینکه فعالان اقتصادی با اعداد و ارقام آشنا هستند افزود عدم همخوانی این داده‌ها بیش از ناترازی برق آزاردهنده است چرا که در مصرف برق شاهد صرفه‌جویی هستیم ولی تغییری مثبت در راستای ترمیم شکاف بین تولید و مصرف برق میسر نمی‌شود و هر سال وضعیت دشوارتر و وخیم‌تر از سال‌های قبل می‌شود و سوالی که برای فعالان اقتصادی ایجاد می‌شود این است که تا کجا با این وضعیت می‌خواهیم ادامه بدهیم، آیا سال آینده، بنگاه‌های اقتصادی را خواهیم توانست سرپا نگاه داریم.

وی با اشاره به اینکه کشت‌های تابستانی امسال عمدتا آبیاری قطره‌ای شده است و آب به صورت میلی‌لیتر به بوته‌ها داده می‌شود افزود اختلال در این فرآیند منتج به آسیب جدی به محصولات کشاورزی می‌شود در حالی که امنیت غذایی امری مهم در زندگی مردم است.

مدیر صندوق کارآفرینی امید استان زنجان خبر داد:

احیای ۱۸ واحد تولیدی راکد در زنجان با اعطای تسهیلات

سبزه‌میدان–مدیر صندوق کارآفرینی امید استان زنجان گفت: سال گذشته در مجموع ۱۸ واحد تولیدی راکد در استان با پرداخت تسهیلات ۷۱۰ میلیارد ریالی احیا شد و به مدار تولید بازگشت.

به گزارش ایرنا، جمشید مقدم پناه افزود: برای این طرح ها در مجموع بیش از ۲۰ هزار میلیارد ریال سرمایه گذاری انجام شده بود ولی متاسفانه هر یک از آنها بنا به مشکلاتی در وضعیت راکد و غیرفعال قرار داشتند.

وی ادامه داد: در یک مورد، طرحی با سرمایه گذاری هفت هزار و ۵۰۰ میلیارد ریالی معطل یک اعتبار ۱۳۰ میلیارد ریالی مانده بود که صندوق کارآفرینی امید استان با ورود به موضوع، وام مورد نیاز واحد را برای شروع فعالیت پرداخت کرد.

مقدم پناه با بیان اینکه احیای واحدهای تولیدی مهمترین محرک ایجاد اشتغال است، گفت: گاهی برخی واحدها نیازمند سرمایه‌های اندک برای آغاز فعالیت مجدد هستند از این رو تزریق تسهیلات، سرمایه گذاری های معطل را احیا می کند.

وی افزود: در برخی موارد، ارزش روز این سرمایه گذاری‌های معطل، رقم بالایی است و باید حمایت لازم از آن‌ها برای اشتغالزایی و رونق اقتصادی صورت گیرد چون اگر هم اکنون برای احداث چنین واحدهایی اقدام شود به سرمایه گذاری های چندین برابر گذشته نیاز دارد.

مدیر صندوق کارآفرینی امید استان زنجان گفت: این صندوق در راستای اجرای سیاست های اشتغالزایی یکی از بانک های عامل در حوزه حمایت از کسب و کارهای خرد است.

مقدم پناه ادامه داد: از زمان تاسیس این صندوق از سال ۱۳۸۵ تاکنون حدود ۳۰ هزار نفر در استان زنجان برای طرح های اشتغالزایی از منابع صندوق بهره‌مند شدند.

وی با بیان اینکه می توان رونق هر چه بیشتر اشتغال را از طریق طرح های خرد و کوچک نیز محقق کرد، اظهار داشت: ایجاد اشتغال با سرمایه گذاری کم، انعطاف پذیری در برابر تغییرات بازار، رقابت پذیری، تمرکز زدایی، توسعه مناطق کم برخوردار و توانایی در تولید کالاهای مورد نیاز شرکت ها و واحدهای بزرگ را در پی دارد.

گفتنی است استان زنجان یک هزار و ۲۰۰ واحد تولیدی و صنعتی دارد.

بانوی ورزشکار زنجانی در رقابت‌های پارا المپیک پاریس به میدان می‌رود

سبزه‌میدان–رئیس هیات جانبازان و توان‌یابان استان زنجان گفت: «رقیه شجاعی» ورزشکار زنجانی در رقابت‌های پارا المپیک ۲۰۲۴ پاریس به میدان می‌رود و امیدواریم شاهد درخشش تنها نماینده استان در این مسابقات باشیم.

به گزارش ایرنا طیب امیری افزود: شجاعی برای دومین بار است که در مسابقات تیراندازی پارا المپیک حضور می یابد و انتظار می رود در این دوره از مسابقات با توجه به تجارب خود، مدال خوش رنگی را برای استان به ارمغان بیاورد. وی با بیان اینکه این بانوی زنجانی در اردوهای تیم ملی، رکوردهای بسیار خوبی ثبت کرده است، اضافه کرد: اعتماد به نفس و تمرکز کافی برای مسابقات تیراندازی پارا المپیک بسیار مهم است و موجب موفقیت یک ورزشکار می شود. این مسوول ورزشی با بیان اینکه چهار بانوی ایرانی در رشته تیراندازی پارا المپیک شرکت می کنند، ادامه داد: طبق برنامه، این رقابت ها از روز هفتم شهریورماه در پاریس آغاز می شود. وی اظهار داشت: شجاعی در مسابقات تیراندازی پارالمپیک ۲۰۲۰ توکیو در ماده تفنگ بادی ۱۰ متر آر ۲ شرکت کرده بود که در نهایت پس از کسب ۶۲۴.۱ امتیاز و مقام پنجمی در بین ۲۰ تیرانداز، جواز حضور در فینال را کسب کرد، اما در نهایت با امتیاز ۱۶۳ ششم شد. امیری خاطر نشان کرد: این ورزشکار زنجانی سال گذشته نیز در مسابقات پارا آسیایی هانگژوی چین حضور یافت اما نتوانست به مقام بهتری دست یابد. وی با بیان اینکه این ورزشکار از آمادگی خوبی برخوردار است، خاطر نشان کرد: حمایت‌های مسوولان و متولیان امر از استعدادهای برتر جانبازان و توان‌یابان قطعا زمینه درخشش و رشد بیشتر آنها را فراهم می کند.

هفدهمین دوره رقابت های پارالمپیک ۲۰۲۴ پاریس از ۶ تا ۱۸ شهریور با حضور چهار هزار و ۴۰۰ ورزشکار از ۱۸۸ کشور جهان در ۲۲ رشته برگزار می شود.

نماد «وَرَکچی» در بازار پایین زنجان نصب شد

سبزه‌میدان–رئیس سازمان سیما، منظر و فضای سبز شهرداری زنجان گفت: نماد «ورکچی» در راستای ارج نهادن به کسب و کار و پیشه تاریخی شهر زنجان در میدان ورکچی بازار پایین نصب شد.

به گزارش ایرنا مجید دوستی افزود: هدف دیگر از نصب این نماد که توسط محمدعلی جمالی هنرمند کشوری ساخته شده، گسترش آداب و رسوم تاریخی شهر زنجان است. وی با بیان اینکه یکی از رویکردهای سازمان سیما و منظر شهری در نصب المان‌ها معرفی ظرفیت‌های شهر در حوزه‌های مختلف است، اضافه کرد: ساخت نماد پهلوان حیدریان نیز در دستور کار قرار دارد.

دوستی با بیان اینکه ساخت این المان جزو نمادهای هویتی، فرهنگی و تاریخی شهر زنجان است، گفت: این نماد توسط علی چراغی هنرمند کشوری در حال ساخت است.

وی اظهار داشت: طی ۲ سال گذشته ۱۰ نماد با مضامین و هویت های مختلف در شهر زنجان نصب شد در حالی که طی سال های گذشته فقط چند نماد با هویت تاریخی و فرهنگی در سطح شهر نصب شده بود.

این مسوول یادآور شد: با توجه به اینکه استان زنجان هنرمندان مشهوری در حوزه صنایع دستی دارد و در این بخش سرآمد است از همین رو تعداد بیشتری از نمادهای صنایع دستی در شهر زنجان نصب می‌شود.

دوستی خاطر نشان کرد: نمادهای مد نظر در کمیته سیما و منظر شهری زنجان که متشکل از کارشناسان مختلف است بررسی و نهایی می شود.

رئیس سازمان سیما، منظر و فضای سبز شهرداری زنجان گفت: موضوع توسعه متوازن در تمامی مناطق شهر زنجان در حوزه نصب نمادها رعایت شده است.

نام «وَرَکچی میدان» برگرفته از بوته خار است، ورک، خارهای بیابانی بوده که در قدیم به عنوان سوخت گیاهی استفاده می شده است.

محل فروش و توزیع این گیاه، میدان ورکچی‌ها بوده که یکی از میادین قدیمی بازار زنجان است.

چاقو

مدیر کل راه و شهرسازی استان زنجان

تکمیل واحدهای نهضت ملی در زنجان نیازمند پرداخت تسهیلات است

سبزه‌میدان–مدیر کل راه و شهرسازی استان زنجان بر تسریع در پرداخت تسهیلات به طرح‌های نهضت ملی مسکن در استان توسط شبکه بانکی جهت تکمیل سریع‌تر این واحدها تاکید کرد.

به گزارش ایرنا، جعفر قزوینیان در جلسه شورای مسکن استان با بیان اینکه در اجرای طرح نهضت ملی مسکن به مرحله سختی رسیده ایم، افزود: خوشبختانه نسبت به سایر استان‌ها پیشرفت قابل توجهی در اجرای این طرح داریم و در سطح کشور پیشرو هستیم ولی با مشکلات زیادی هم دست و پنجه نرم می کنیم.

وی با بیان اینکه متقاضیان به سختی آورده خود را تامین می کنند و این موضوع با توجه به شرایط اقتصادی قابل درک است، اظهار داشت: متاسفانه شبکه بانکی هم در تامین منابع مالی طرح‌ها دچار مشکل شده است.

مدیر کل راه و شهرسازی استان زنجان با بیان اینکه پیمانکاران در حد توان خود در اجرای طرح‌های نهضت ملی مسکن سرمایه گذاری کرده‌اند، گفت: شرایط سخت شده و باید تمهیدات لازم در این زمینه مد نظر قرار گیرد.

قزوینیان افزود: متقاضیان مسکن ملی به ما اعتماد کرده اند و باید با تحویل به موقع واحدها رضایتمندی آنها را کسب کنیم.

مدیر کل راه و شهرسازی استان زنجان گفت: برای تحقق این مهم، شبکه بانکی و تمام دستگاه هایی که می توانند در کاهش مشکلات موثر باشند وارد کار شوند.

وی اظهار داشت: اداره کل راه و شهرسازی استان زنجان نهایت تلاش خود را برای تامین منابع مالی به کار می گیرد و تنها هدفش رضایتمندی متقاضیان و کاهش مشکلات آنهاست.

مدیر کل راه و شهرسازی استان زنجان افزود: باید تدبیری در جلسه شورای مسکن استان برای حل مشکلات اندیشیده شود تا شاهد خانه دار شدن سریع متقاضیان باشیم.

طی چهار سال در طرح نهضت ملی مسکن در استان زنجان ۶۸ هزار و ۱۱۲ واحد مسکونی در قالب ملکی، استیجاری و مسکن روستایی احداث خواهد شد.

از این تعداد ۴۸ هزار و ۱۱۲ واحد شهری و ۲۰ هزار واحد مسکن روستایی است.

دستگیری باند سارقین خودرو در ایجرود

سبزه‌میدان–فرمانده انتظامی شهرستان ایجرود گفت: با هوشیاری ماموران پلیس آگاهی، باند سارقان خودرو دستگیر و چهار دستگاه سواری و یک دستگاه موتورسیکلت سرقتی کشف شد.

سرهنگ محمد معصومی را دبیان داشت: در پی کسب خبری مبنی بر سرقت خودرو از حوزه استحفاظی ما موضوع به صورت ویژه در دستور کار ماموران پلیس آگاهی انتظامی قرار گرفت.

این مقام انتظامی افزود: ماموران با انجام فعالیت های گسترده پلیسی و اطلاعاتی شبانه روزی و با هماهنگی مقام قضایی در شهرستان ایجرود موفق به شناسایی اعضای باند سارقان خودرو شده و طی عملیاتی غافلگیرانه اعضاء باند را دستگیر کردند.

معصومی راد متهمان در بازجویی های پلیسی به چهار فقره سرقت خودروی سواری (پژو ۴۰۵، پراید، نیسان و نیسان پاترول) و یک دستگاه موتورسیکلت اعتراف کردند.

فرمانده انتظامی شهرستان ایجرود خاطر نشان کرد: متهمان پس از تشکیل پرونده مقدماتی جهت سیر مراحل قانونی به مرجع قضائی تحویل شدند.

انبار سیگار و تنباکوی قاچاق در طارم لو رفت

فرمانده انتظامی شهرستان طارم از کشف ۲ میلیارد و ۵۰۰ میلیون ریالی انواع سیگار و تنباکو خارجی قاچاق در انباری در محدوده شهر طارم خبر داد.

سرهنگ محرمعلی قاسمی بیان داشت: در پی کسب خبری مبنی بر نگهداری و فروش انواع سیگار و تنباکوی قاچاق در انباری در شهرستان طارم، مراتب به صورت ویژه در دستور کار عوامل پلیس آگاهی و امنیت اقتصادی قرار گرفت.

وی افزود: ماموران پس از هماهنگی قضایی با رعایت موارد قانونی و حقوق شهروندی در بازرسی از انبار میزان ۱۶ هزار نخ سیگار و هزار و ۴۰۰ بسته انواع تنباکو و توتون خارجی را کشف و ضبط کردند.

فرمانده انتظامی شهرستان طارم با اعلام اینکه ارزش تقریبی کالای قاچاق مکشوفه طبق نظر کارشناسان ۲ میلیارد و ۵۰۰ میلیون ریال برآورد شده است، تصریح کرد: در این خصوص پرونده قضایی برای متهم تشکیل شده که تحت رسیدگی است.

خانواده‌ی محترم مسجدلو

مصیبت وارده را به شما تسلیت می گوییم. از خداوند متعال برای آن عزیز از دست رفته رحمت و مغفرت و برای یکایک داغدیدگان صبر و سلامتی آرزومندیم

موج بیداری

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: فرامرز نجّاری
رییس شورای سردبیری: حسین نجّاری
لیتوگرافی امیر، چاپ: کتیبه
نشانی: زنجان، خیابان ۱۷ شهریور، ابتدای خیابان انقلاب اسلامی، پلاک ۲۳۴
تلفن: ۳۳۵۶۸۶۷۰ ، کد پستی: ۴۵۱۸۸۳۶۷۷۹

دوستی پیچیده‌ی شعر و فلسفه از دهه‌ی هفتاد به بعد در ایران

سینا جهاندیده

از دهه‌ی هفتاد به بعد، نظریه‌ی ادبی در ایران رشد قابل ملاحظه‌ای کرد. بسیاری از طریق نظریه‌ی ادبی به این نتیجه رسیدند که بدون فلسفه فهم نظریه و نقد ادبی تقریباً غیرممکن است. بنابراین از دهه‌ی هفتاد تاکنون فلسفه در ایران به کمک ترجمه به چنان رشدی رسیده است که می توان گفت زبان فارسی نسبت به تمام دوره‌های گذشته خود، قابلیت بیشتر برای فلسفه‌ورزی پیدا کرده است. هرچقدر فلسفه در ایران رشد کرده، بازار شعر شکسته شده است. عوام تمایلی به شعر دهه‌ی هفتاد پیدا نکردند و اصلاً شعر این دوره را گنگ و غیرحسی یافتند. رابطه‌ی حافظه و شعر در واقع در همین دوره گسسته شد. دیگر شعر نمی گفتند که کسی حفظ کند یا به شکل بیناذهنی زمزمه شود. اکنون کم‌اند کسانی که به قصد خریدن شعر معاصر به کتابفروشی‌ها روند اما در عوض روز به‌روز بر تعداد کتاب‌های فلسفی خصوصاً کتاب‌های فلسفی ترجمه‌ای افزوده شده است. کتابفروش‌ها تمایل زیادی به کتاب‌های فلسفی دارند زیرا این کتاب‌ها مشتری‌های زیادی دارد. اما همین که به اینها پیشنهاد شود دفتر فلان شاعر دهه‌ی هفتاد را بیاورید برخورد خوبی نمی کنند مگر آنکه آن شاعر از گروه شاعران مشهور باشد که عموم مردم او را می شناسند.

قرن‌ها پیش اما شاعران فیلسوفان را در ایران شکست داده بودند؛ دقیقاً همان دوره‌ای که غزالی تهافت‌الفلاسفه را می نوشت. فلسفه یونانی در قرن ششم کاملاً شکست خورد و فلسفه‌ی دیگری به وجود آمد که روح شاعرانگی داشت. بعد از ابن سینا دعوای سختی بین خیام و غزالی در گرفت و سرانجام سهروردی با روح هرمسی، شعر را با فلسفه آشتی داد. فلسفه‌ی سهروردی تقریباً از فلسفه‌ی مشاء فاصله گرفت و اندیشه‌ی هرمسی به ملاقات تفکر فلسفی رفت.

سهروردی به قتل رسید و سرنوشت فلسفه در ایران محتاج به معجزه شد. بزرگترین اتفاق بعد از جریان سهروردی فلسفه‌ی ملاصدراست.

فلسفه‌ی یونانی و غرب، بار دیگر با تأسیس دانشگاه در ایران رواج یافت؛ اما نزاع شعر و فلسفه در ایران یک نزاع معرفت‌شناختی است.

وقتی در دهه‌ی هفتاد فلسفه‌ی غرب از طریق ترجمه در ایران اوج گرفت، شاعران معاصر به جای اینکه خود را منتسب به بودلر و مالارمه تی.اس. الیوت کنند، بیش از همه از هایدگر، ویتگنشتاین، دریدا، آگامبن، بدیو و... یاد می کردند. شعر مخاطب عام را از دست داد و به جای آن فلسفه رواج عام‌تری یافت. از دهه‌ی هفتاد به بعد روشنفکران کتابخوان ایرانی کتابخانه‌های خود را از آثار ترجمه‌ی شده‌ی غربی انباشتند.

اخوان و شاملو در ابتدا و انتهای دهه‌ی هفتاد از دنیا رفتند اما حافظه‌ی عمومی مردم ایران فقط چند شاعر معاصر را به یاد می‌آورد: نیما، شاملو، فروغ فرخزاد، سپهری و سایه.

جنگ بین شعر و فلسفه که اکنون به شکل تفاهم مقطعی خود را نشان می‌دهد، شعر معاصر ایران را دچار چالش کرده است. شاعران آوانگارد امروز بیشتر محاکات فیلسوفان و نظریه‌پردازی می کنند؛ چنانکه هر روز مانیفستی را منتشر می کنند که ما به چنان و چنین اندیشه‌ای در شعر رسیده‌ایم. از این که مخاطب عموم، شعرشان را متوجه نشود راضی هستند و مدام می گویند ما شاعر نخبگان هستیم. این همان احساس فیلسوفان است که هرگز مخاطب عوام را به دنیای خود راه نمی‌دهند

شعر معاصر ایران به کمک نظریه‌های ادبی معطوف به فلسفه، به گونه‌ای پیچیده و دیریاب شده است که تقریباً همه‌ی مخاطبان خود را از دست داده است. خودشیفتگی شاعران معاصر به خودشیفتگی فیلسوفان می ماند که هیچ کس چون ما نمی تواند از راز ناکی زمان بگوید. حتی کسانی پیدا شده‌اند که بدون دانش فلسفی چون فیلسوفان برای مانیفست خود

آیا برای شما عجیب نیست که شاملو، ده‌ها شاعر غربی را چه از راه ترجمه چه توسط شعرش مطرح کرد اما نام هیچ فیلسوفی در اندیشه‌ی او به کرات تکرار نشد؟

فلسفه‌ورزی می کنند. بنابراین این سوال همچنان باقی که آیا نزاع فلسفه و شعر در ایران حل شده است یا اکنون کسانی پیدا شده‌اند که بدون آگاهی از جهان فلاسفه در سنگر فلسفه هستند و در حال شلیک به سمت دوستداران عمومی شعراند. به نظر من دفاع فیلسوف پست‌مدرن از شعر و محکوم کردن نگاه افلاطون به شعر نه تنها نتوانسته است ستیز شعر و فلسفه را در ایران حل کند بلکه اکنون این ستیز حتی آن‌چنان خود را آشکار نشان نمی دهد که منتقدان بتوانند از آسیب شناسی نسبت شعر و فلسفه در ایران بگویند.

آیا برای شما عجیب نیست که شاملو به عنوان یک شاعر معروف پیش از دهه‌ی هفتاد ده‌ها شاعر غربی را چه از راه ترجمه چه توسط شعرش مطرح کرد اما نام هیچ فیلسوفی در اندیشه‌ی او به کرات تکرار نشد؟ در عوض شاعر آوانگارد امروز بدون این که حداقل اطلاعاتی درباره‌ی شعر کلاسیک و قواعد آن داشته باشد مدام نام فیلسوف معاصر غرب را تکرار می کند. اگر شاملو گاهی تحت تأثیر سارتر شعر اگزیستانسیالیستی گفته است اما هرگز شعرش را بر شانه‌های فیلسوفان تکیه نداده است. بی شک بین فلسفه و شعر رابطه‌ی چند وجهی برقرار است اما این رابطه در شعر معاصر مورد سوءاستفاده قرار گرفته است.

غرب، ادبیات ما را جدی نمی‌گیرد

گفتگو با محمود درگاهی، نویسنده و استاد دانشگاه

در آن سال‌ها، اعضای کانون نویسندگان ایران، پیش از هر چیز، آزادی اندیشیدن و گفتن و نوشتن می خواستند، هم‌چنان که رهبران جبهه‌ی ملی هم‌چنان که رهبران جبهه‌ی ملی، استقلال ملی و برچیده شدن سلطه‌ی قدرت‌های بیگانه بر کشور را برجسته می کردند و جریان‌های چپ مذهبی یا مارکسیستی، عدالت اجتماعی و اقتصادی فریاد می زدند، نهضت آزادی از شاه می خواست که به قانون اساسی پای بند بماند و سلطنت کند، نه حکومت. و مذهبی های سنتی هم با سیاست‌های ضد دینی حکومت مسئله داشتند، و می توان گفت که مجموعه‌ی این جریان‌ها، همه‌ی آنچه را که یک ملت، در هر دوره‌ای می‌خواهد، اعلام کرده بودند و ابهامی در میان نمانده بود. اما هر یک از این جریان‌ها، در کشاکش با حکومت، سال‌های بسیار را پشت سر گذاشته بودند، اما در بادی امر، هیچ یک از آن‌ها، قصد سرنگون کردن حکومت را نداشتند! و فقط لجاجت‌های استبدانه‌ی شاه بود که کار را به انقلاب و سقوط سلطنت کشانید! و گویا تقدیر سیاسی ایران آن بود که همه‌ی آن جریان‌ها، در یک تلاقی گاه تاریخی و در یک انقلاب فراگیر که وقوع آن حتی یکی دو سال پییش از آن هم به ذهن کسی خطور نمی کرد، در کنار یکدیگر قرار گیرند و آن‌گاه در این میان، جریان‌هایی که پشتوانه‌ی توده‌ای گسترده‌تری داشتند، گوی از حریفان بربایند و سرنوشت انقلاب و کشور را تعیین کنند و آن را در انحصار خود بگیرند و پس از گذشت چند سال، انحصار طلبی را به جایی برسانند که همه ی آن پیشاهنگان انقلاب را نادیده بگذارند و اعتنایی به کسی نکنند، و حتی بی اعتنا به شعارها و آرمان‌های انقلاب، منویات خود را پیش ببرند! البته در پیش آمدن وضع موجود، نمی توان نقش برخی از گروه‌های رادیکال را نادیده گرفت، اما حتی چنین مسئله‌هایی هم نمی تواند همه‌ی رفتارهای انحصارطلبانه و حذف همه‌ی حریفان را توجیه کند!

چیزی که آن انقلاب پر شکوه را به چنین فرجامی رسانید، همین رفتارهای انحصارطلبانه بود!! انحصار طلبی هم که به اصطلاح، مادر تمام بلاهاست! و هم‌چنان که تسامح و بلند نظری، فراهم آورنده‌ی اقتدار و تمدن و پیشرفت و اخلاق و اعتماد و علم و خلاقیت و چیزهای دیگر است، انحصارطلبی و تنگ نظری هم، همه‌ی این را یک جا می خشکاند! اما ارزش هیچ پدیده‌ی اجتماعی را نباید با فرجامی که برای آن رقم می‌زنند، یا بلایی که بر سر آن می‌آورند، ارزیابی کرد و گرنه در تاریخ زندگی انسانی، هیچ اندیشه و آیینی نیست که به چنین فرجامی دچار نشده باشد! امروز در گوشه‌ای از جهان –میانمار– به نام بودایی گری، نسل کشی و پاک‌سازی قومی می کنند، آیا می توان با استناد به چنین رفتارهایی، آیین بودا را که پیروان خود را حتی از کشتن پشه‌ای نهی می کرد، محکوم ساخت؟ تری ایگلتون، متفکر برجسته ی انگلیسی و از چهره های مشهور نئومارکسیست، در پاسخ به کسانی که فروپاشی شوروی را به معنای شکست مارکسیسم جلوه می دادند، و نه شکستِ آن میراثی که استالین برجا گذاشته بود؛ گفته است که «آنچه در روسیه‌ی شوروی شکست خورد؛ همان اندازه‌ی مارکسیستی بود که تفتیش عقاید، مسیحی بود.» (ایگلتون، مارکسیسم و نقد ادبی) در جای دیگر هم گفته‌ام که برای یک داوری درست در کار انقلاب ایران و پی آمدهای آن، باید سه مسئله را از هم تفکیک کرد و هر کدام از آن را جداگانه و در جای خود بررسی و ارزیابی نمود: رژیم پیش از انقلاب، انقلاب، و رژیم بعد از انقلاب. رژیم پیش از انقلاب، یک رژیم استبدادی بسته و آشتی ناپذیر بود که همه‌ی روزنه‌ها را بر روی جریان‌های فکری–سیاسی بسته بود و همه را به سانسور و زندان و زنجیر و داغ و درفش حواله می داد. نظام خودکامگی، راه را بر هر گونه فکر و اندیشه‌ای مسدود کرده بود و شعاع ممنوعیت، حتی دامن یکایک واژه‌ها را هم می‌گرفت! تا جایی که حتی واژه‌های شعر شاعری مانند سپهری را هم زیر تیغ سانسور می‌بُرد! نوشته‌اند که سپهری در مصرع «قتل یک شاعر به دست گل یخ» به جای گلِ یخ، گلِ سرخَ آورده بود، و وقتی که هشت کتاب او زیر چاپ رفت، باید از صافی سانسور و ممیّزی می گذشت. سهراب گفته بود که اگر تغییر زیادی از من بخواهند، از چاپ کتاب صرف نظر می کنم. سرانجام از او خواستند که به جای «گل سرخ»، از «گل یخ» استفاده کند. [چون] در آن زمان، شاعر کمونیست ضد شاه در زندان به سر می برد و می ترسیدند این واژه، نام وی را در ذهن‌ها تداعی کند!» (سهراب، مرغ مهاجر،۹۹) در حالی که سپهری خود، با شاعران دیگر بر سر این که شعر را سیاسی کرده‌اند، درگیری داشت و گاه، کار آن‌ها را این گونه به طنز و تمسخر می سپرد که: «من قطاری دیدم که سیاست می برد/ و چه خالی می رفت!»

سانسور استبداد حتی رنگ روی جلد کتاب‌ها را هم تفسیر به نوعی تبلیغ علیه حکومت می کرد و نویسندگان آن‌ها را به بازخواست می کشید! ناصر الدین صاحب الزمانی، از نخستین روان شناسان تحصیل کرده‌ی خارج بود که به کشور برگشته بود و چند کتاب در روان‌شناسی انتشار داده بود که به بعضی از آن‌ها متناسب با موضوع خود، رنگ خاصی بر روی جلد داشت، مثل زرد یا سیاه. مسئولان سانسور، یقه‌ی او را گرفته بودند که چرا کتاب‌های تو رنگ زرد یا سیاه دارد؟ و این رنگ‌ها را تفسیر می کردند به این که شما با رنگ سیاه عزای عمومی اعلام کرده‌اید و می خواهید بگویید جوانان ایران مسئله دارند، و رنگ زرد هم یعنی احتیاط، و آهسته به جلو! (ر.ک: نشریه‌ی دنیای سخن، شماره‌ی ۳۰، سال ۶۸) و ده‌ها نمونه از این رفتارهای گردانندگان آن حکومت را می توان روایت کرد! اما شاید مهم‌تر از همه این که سانسور استبداد، حتی سراغ سینما، و آنچه که فیلم فارسی خوانده شده و یکی از ابزارهای حکومت در ترویج شبه مدرنیسم شمرده می شد، هم رفته بود. کارگردان فیلم گوزن‌ها –کیمیایی –در یک مصاحبه‌ی رادیویی می گفت که دستگاه امنیت حکومت این فیلم را زیر ذره بین گذاشته بود و حتی کار را به جایی رساند که صحنه‌های آخر آن را ماموران ساواک فیلم برداری کردند! خُب شما بگویید که با چنین وضعی چه می شد کرد؟

این از رژیم پیش از انقلاب، انقلاب را هم در حد گنجایش این پاسخ ها نشان دادم که چه بود. می ماند سومین مسئله و موضوع، یعنی نظام پس از انقلاب که آن را هم همه‌ی ما در این سال‌ها تجربه کرده‌ایم و دیده‌ایم که به جای برآورده کردن مطالبات آن جریان های سازنده ی انقلاب، مشغول کارهایی شد که آن روزها در برنامه‌ی انقلاب نبود! حال چگونه می شود با استناد به این رفتارها، هم چهره‌ی آن انقلاب بزرگ را مشوّه کرد و هم آن سرکوب و سانسور و استبداد سیاسی را آرایش داد و تبدیل به یک عصر طلایی کرد؟!

جناب دکتر گذشته از این ماجراها، تاثیر شعر کلاسیک ایران بر نویسندگان و شاعران غرب و شرق در قرن‌های نوزدهم و بیستم میلادی امری است که مورد توافق عموم مورخان و منتقدان امروز جهان است ولی امروز شعر و ادبیات ایران در دنیای مهجوری به سر می‌برد و عدم حضور نویسندگان ایران در صف برندگان جایزه‌ی نوبل ادبیات و... حاکی از ناکارآمدی و بی اقبالی نسبت به آن است، این حاشیه‌نشینی ناشی از چیست و چه عواملی در آن دخیل است؟

البته شعر سنتی ایران بر روی تعدادی از شاعران اروپا تاثیر گذاشته و آن‌ها هم بارها به این تاثیر گیری‌ها اذعان نموده‌اند، فردوسی بر ویکتور هوگو و لامارتین و لافونتن، خیام بر فیتز جرالد، سعدی بر آناتول فرانس و...، حافظ بر گوته و آندره ژید، جامی بر آراگون و... تاثیر گذاشته‌اند، در این میان سعدی، فرانسه‌ی قرن ۱۸ و ۱۹ را به تسخیر خود درآورده بود، تا جایی که یکی از رئیس جمهورهای این کشور، از فرط علاقه به سعدی، نام او را بر نام خود افزوده بود و خود را «ماری فرانسوا سعدی کارنو» می خواند و یک فیزیک‌دان هم «نیکولا سعدی» نام گرفته بود! برخی ها مولوی را هم نیای سوررئالیست‌های اروپایی خوانده‌اند و البته این دعوی هیچ گونه استبعادی هم ندارد، زیرا، به گفته‌ی یک منتقد برجسته‌ی معاصر–رنه ولک–«هیچ نظریه‌ای از آسمان نازل نمی شود و نمی تواند داعیه‌ی اصالت و تازگی داشته باشد، حتی نظریه‌ی فرمالیست‌ها» (تاریخ نقد جدید، ۲۶/۷۷) با این حساب، برخی آثار ادبی غرب هم می تواند ریشه در ادبیات کهن شرق داشته باشد. هم‌چنان که سرچشمه‌ی اصلی تمدن غرب را در تمدن اسلامی عصر زرین فرهنگ ایران نشان داده‌اند با این وصف، این تاثیر گذاری را، تاثیر گذاری بر روی همه‌ی شاعران شرق و غرب و تعیین خط سیر ادبیات غرب نمی توان خواند و توافق مورخان ادبی هم بر روی همان تاثیرهای معدود بوده است. اما ماجرا هرچه که بوده، حقیقت این است که ادبیات غرب، مانند ساحات دیگر حیات غربی‌ها، در دو سده‌ی اخیر، میدان کار را از دست شاعران شرق گرفته است و پیش‌رفت غرب در نقدادبی، نظریه‌ی ادبی، تدوین تکنیک‌های شاعری و فنون داستان نویسی–از شکستن وزن شعر تا ابداع اشکال نویسندگی– تمام معادلات سابق را وارونه کرده است و این بار غرب است که آثار ادبی خود را –مانند محصولات تولیدی خود–به سرتاسر جهان صادر می کند و ادبیات ایران هم از نیما و هدایت به بعد، شکل و شمایل غربی گرفته و گاه هم از روی دست آن‌ها گرته‌برداری کرده است! با این وصف، احتمال این که ادبیات معاصر ما، در صف برندگان نوبل قرار گیرد، اگر هم منتفی نباشد، بسیار اندک است. اصلاً امروز، برخلاف قرن‌های ۱۸ و ۱۹ شرق و غرب در دو فضای متفاوت نفس می کشند و اگر هم شرق، اقتباس‌ها یا تقلیداتی از غرب بکند، غربی‌ها خود را بسیار بالاتر از آن می دانند که در این زمینه‌ها اعتنایی به آثار جدید شرق و یا ادعات آن نشان دهند! بگذریم از این که بعضی وقت‌ها جایزه‌ی نوبل هم با حساب و کتاب‌هایی اهدا می شود که قضیه را قدری مشکوک نشان می دهد!

شما به نیما و هدایت اشاره کردید و حتما تایید می کنید که دهه‌ی چهل به نوعی دهه‌ی تثبیت شعر نیمایی و نظریه‌ی ادبی نیما بود و امروزه اگر چه جریان شعر متجدد ما بر مبنای اندیشه‌ی فرارونده‌ی نیما پیش می‌رود با این همه جریان شعر نیمایی از دهه‌ی ۶۰ به بعد دچار ایستایی شد و به مرور از صحنه‌ی ادبی ما عقب نشینی کرد، شما دلایل این رکود و رخوت پیش آمده برای شعر نیمایی را در چه می‌دانید؟

اگر «جریان شعر متجدد ما بر مبنای اندیشه‌ی فراورنده‌ی نیما پیش می رود» که قاعدتاً نباید نگران چیزی باشیم! اما گمان می کنم ماجرا در شکل دیگری جریان یافته است. شعر نیما، نه در آن سال‌ها تنها الگوی پیش روی شعر معاصر ایران بود و نه در سال‌های اخیر، هم‌چنان پیش رفته است. در آن سال‌ها، در کنار دستگاه شعری نیما، دستگاه‌های شاعری دیگری هم پدید آمدند که هم خود را تعریف کردند، و هم از اشکال شعر نیمایی انتقاد نمودند. انگیزه‌ی این تفاوت‌ها، چنان که تفسیرهای آن شاعران از شعر خود نشان می دهد، از دغدغه‌های متفاوت نیما و آن شاعران ریشه می گرفت. نیما غم زندگی مردم را داشت، غمی که به تعبیر او خواب را در چشم ترَش می شکست، اما غم برای برخی از آن شاعران غم بی دردی‌ها و بازی‌های شاعرانه و یا غم‌های دیگر بود! غم‌ها و دغدغه‌های هوشنگ ایرانی یا رویایی و حتی نصرت رحمانی و مانند آن‌ها، از نوع غم‌ها و دغدغه‌های نیما نبود، در نتیجه در کار بعضی از آن‌ها شکلی از شعر را پدید می آورد که نیما آن را شعر نمی دانست! و یا بهتر بگوییم سرودن آن را لازم نمی دانست. اما شاعرانی مانند شاملو هم که دردها و دغدغه‌هایش، عین دغدغه‌ها و دردهای نیما بود، در شکل و صورت شعر از نیما فاصله گرفتند و راه خود را از او جدا نمودند. اما در هر حال تکنیک شعری نیما در آن سال‌ها تثبیت شد و به قدر تمندترین جریان شعری ایران معاصر تبدیل گشت.، و اگر امروز به تعبیر شما دچار ایستایی و رکود شده، هم موجبات دیگری دارد و هم اقتضای زمانه و اقتضای آیین‌های ادبی است که دوره‌ی رونق‌شان یک روزی به پایان می رسد.

بله نیما از همان آغاز مخالفانی داشت، علاوه بر مخالفان سنت گرای نیما، برخی از شاعران به ظاهر نوگرا نیز نقدهایی بر او داشتند همانگونه که شما فرمودید هوشنگ ایرانی یکی از اعتراض‌هایش این بود که چرا نیما و شعر نیمایی از سنت عرفانی شعر کلاسیک فارسی، روی گردان شده است. او می خواست این سنت را دوباره احیاء کند. او در یکی از مقالاتش رسیدن به عرفان سنایی را اوج شاعرانگی و کمال مطلوب هر شاعری می‌داند. به نظر شما کدام استراتژی سرنوشت رهایی بخش شعر معاصر ماست؟

می توان گفت که هیچ کدام! و چنان که دیدیم در همان روزگار نیما تعدادی از شاگردان برجسته‌ی او، مانند توللی، شاملو، و... راه خود را از او جدا می کنند و در تبیین آیین‌های شعری خود، بیانیه و مرام‌نامه هم صادر می کنند و شرح و تفسیرهایی گاه عمیق‌تر از شرح و تفسیرهای نیما هم از شعر خود ارائه می دهند! در دوره‌های بعد هم برخی شیوه‌های تازه در شاعری پدید می آید که شباهت چندانی با آنچه که نیما جست و جو می کرد، ندارد. برخی از این نحله‌ها، در دغدغه‌های اجتماعی با نیما تفاوت داشته‌اند، مانند سپهری و رحمانی و رویایی و...، برخی دیگر در ساز و کار شعر، مانند همان هوشنگ ایرانی و رویایی و پایه گذاران شعر حجم و پلاستیک و مانند آن‌ها، و بعضی در چیزهای دیگر. چنین نیست که نیما خط مشی شاعری را برای همیشه تعیین کرده و تکلیف همه را تا آخر روشن نموده باشد. جهان شعر، جهان ابداع و آفرینش است و هر روزگاری ردّ پای خود را در آن می گذارد و می گذرد، نیما هم تاثیر خود را بر شعر فارسی که البته تاثیر بزرگی هم بود، گذاشت و گذشت.

اما از همه‌ی این ها که بگذریم، من نمی دانم که هوشنگ ایرانی برای هدایت نیما، چرا به سراغ سنایی رفته و –به اصطلاح– چرا از میان پیمبران، جرجیس را انتخاب کرده است!؟ اگر او عرفان سنایی را اوج شاعرانگی و کمال مطلوب شاعری دانسته باشد؛ حقیقتاً باید گفت که نه از عرفان چیزی می دانسته و نه از کمال مطلوب شاعری! شعر صوفیانه‌ی سنایی –آن چنان که در حدیقه می بینیم– به تایید خاص و عام، و ایرانی و غیر ایرانی، شعری است خشک و سرد و خالی از لطافت! عرفان او هم که ملغمه‌ی آشفته‌ای است از همه چیز، از قشری گری و خشک‌اندیشی و تناقض گویی و دشنام‌دادن‌های چاله‌میدانی و بسیاری چیزهای دیگر، حتی مدیحه‌گویی که در عرفان و تصوف هیچ جایی ندارد، در حدیقه‌ی او را یافته است! ایرانی اگر شعر عرفانی داشته، قاعدتاً باید سراغ مولوی می رفت، که قلّه‌ی عرفان مشرق زمین است، و نه سنایی! می توان گفت که تفاوت میان این دو، تفاوتی است از زمین تا آسمان، هرچند که مولوی خود را متاثر از سنایی هم خوانده باشد! اما اشکال بزرگ‌تر از این در کار هوشنگ ایرانی این است که اولاً او اصلاً اهل این کارها نبود! او مشغولیت‌های دیگری داشت و معمولاً مشغول بازی‌های صورت گرایانه بود! چنان که یک بار شعری ساخته بود، از بس که نامفهوم و بی معنی بود وقتی شاملو آن را خواند، گفت: هوشنگ افریقایی! چنین کسی چرا دغدغه‌ی عرفان و صوفی گری داشته باشد؟ ثانیا، او چنین رهنمودی را به شاعری می دهد که آن شاعر اصلاً در چنین عوالمی نبوده است! نیما بنیان‌های تفکر اندیشیده و حساب شده‌ای داشت. او یک شاعر تازه کار و در جست‌وجوی راه نبود تا ایرانی راه هدایت را به او نشان دهد. قرینه‌های متعدد در آثار نیما نشان می دهد که او آیین خود را در مقابله با هرگونه اندیشه و آیین رایج در سرزمین خود برگزیده و بر سر آن پافشاری هم دارد! سنایی که سهل است، او در برابر حافظ هم فاصله و تفاوت فکری خود را به رخ می کشد و ریشه‌های آن را نشان می دهد! او با اعتقاد به سرشت عرفانی شعر حافظ، جدال خود را با چنین اندیشه‌هایی این گونه اعلام می کند: «حافظا این چه کید و دروغی است/ کز زبان می و جام و ساقی است؟/ نالی ار تا ابد باورم نیست، / که بر آن عشق‌بازی که باقی است!/ من بر آن عاشقم که رونده‌ست!»

و رونده یعنی همین انسانی که روی زمین راه می‌رود. و این، یعنی نوعی اومانیسم! نیما در همین چند مصرع، تکلیف کل عرفان و تصوف ایرانی را روشن کرده است، حال از چنین کسی بخواهیم که راهش را از سنایی بپرسد؟

بسیار عالی جناب دکتر، جایگاه نقد را در ادبیات چگونه ارزیابی می کنید، آیا نقد، ژانری مستقل است، محملی است برای اندیشیدن و آفریدن و با نقد می توان جهان ناشناخته‌ای را کشف کرد که حتی آفرینشگر اثر از آن آگاهی ندارد یا نه به تعبیر چخوف منتقدان مثل خرمگس‌هایی هستند که از شخم‌زدن زمین توسط اسب‌ها جلوگیری می کنند؟

البته که نقد ژانری جداگانه است و چنان که شمس قیس ما نشان داده است، کار نقد، چیزی غیر از کار شعر است، در روزگار شمس قیس هم شاعران–مانند چخوف–می گفتند که نقد شعر فقط کار شاعر یا نویسنده است و «جز ایشان را نرسد که در ردّ و عیب آن سخن گویند» اما شمس می گوید که «این غلط است، از بهر آن که مَثَل شاعر در نظم سخن، همچون استاد نسّاج است که پارچه‌های زیبا و رنگارنگ می بافد. و آن را با نقش و نگار می آراید، اما قیمت آن را جز سمساران و بزازان نمی دانند.» (المعجم، ۳۳۳، با اندکی تغییر در واژه ها) هرچند که شمس مسئله‌ی نقد شعر را چیزی جدا از شاعری می‌داند، اما سخن او هم قدری اشکال دارد و آن این است که شاعران یا نویسندگان نقادی نمی دانند. در حالی که بیشتر شاعران و نویسندگان، به ویژه در دوره‌های جدید، نقادان برجسته‌ای هم بوده‌اند و در نتیجه در شعر خود نقادانه می نگریستند و از این رو می دانستند که چه می کنند! چنان که در ایران معاصر، بخش عمده‌ای از نقد شعر از سوی شاعران ارائه شده است، و نقدی که برخی از این شاعران ارائه داده اند، گاه دقیق‌تر و اندیشیده‌تر از نقد نقادان حرفه‌ای بوده است. اما در هر حال، نقادان حرفه‌ای نیز در پیش بردن کار ادبیات در هر دوره راه گشایی می کنند. نمی دانم که چخوف با کدام تیپ از نقادان عصر خود مواجه بوده است و آنان در آثار او انگشت بر چه چیزهایی نهاده بودند که فریادش از دست آنان بلند شده و با این تعبیری که به کار برده، نقادان را برای همیشه، قدری بی اعتبار کرده است؟ در حالی که نقادان کاردان می توانند حتی در اصلاح کار نویسنده‌ای مانند چخوف هم کارآیی نشان دهند! احتمالاً در روزگار چخوف هم، مثل روزگار ما و مثل همه‌ی روزگاران، کار نقادی در دست باندهای ادبی، تبدیل به نوعی زد و بند شده بوده و بیشتر به کار تسویه حساب می آمده تا احساس مسئولیت برای اصلاح و پیش برد ادبیات!

اما کشف جهان‌های ناشناخته در آثار ادبی، چیزی است که پیوسته در مواجهه با آثار ادبی اتفاق می افتد، به ویژه آثاری که استعداد تفسیرهای متفاوت را داشته باشند. از نمونه‌های آشنای این کار، تفسیرهای براهنی از برخی ابیات غزل‌های شمس و یا آن تفسیرهایی است که از بوف کور ارائه شده است. اما بدیهی است که این کار از نوع نقادی نیست. بلکه تاویل متن است که شاخه‌ای از تفسیر متن شمرده می شود و با نقد متن که باید نوعی ارزیابی آثار ادبی با ابزارهای لازم آن باشد؛ تفاوت دارد. تاویل متن یا هرمنوتیک، سخن از چند معنا بودن آثار اصیل ادبی می گوید و در نتیجه جواز کشف معانی متعدد، یا به تعبیر شما، جهان‌های ناشناخته را برای خواننده و تاویل گر صادر می کند. اما در مسئله‌ی کشف معانی، مکتب رولان بارت با اعلام مرگ نویسنده، دست تاویل گری را بیش از آنچه که هرمنوتیک اعلام کرده بود؛ باز گذاشته است. در این جا پدید آورنده‌ی اثر، بعد از پدید آوردن آن، دیگر هیچ نسبتی با آن ندارد و این خواننده است که هر مفهومی را می تواند از آن بیرون بکشد و هر جهانی را که می تواند، در آن کشف کند.

همانگونه که شما فرمودید نقد و نظر شاعران و نویسندگان در دوره‌ی جدید راه‌گشا بوده است در دهه‌ی چهل نیز که می توان آن را دوره‌ی تکوین نقدادبی جدید در ایران دانست، افرادی چون براهنی، رویایی، حقوقی، دستغیب، مهرداد صمدی، اسماعیل نوری اعلا در این دهه به طور جدی برای کتاب‌های شعر نقد نوشتند. اگرچه پیشینه‌ی نقدادبی ایران به عصر مشروطه برمی گردد اما در دهه‌ی ۴۰ به صورت یک جریان جدی در کنار ادبیات تاثیر گسترده‌ای برروی آن گذاشت حال بعد از گذشت بیش از نیم قرن از آن عصر، نقد ادبی ما در چه وضعیتی قرار دارد آیا توانسته راه‌های جدیدی را بر روی شعر و داستان ما بگشاید یا تاثیر معنادارای نداشته است؟

حقیقت این است که در حال حاضر، وضعیت نقد ادبی هم، مانند وضعیت شعر و داستان و ژانرهای دیگر، چندان تعریفی ندارد و اگر به یاد بیاوریم که اساساً نقد ادبی در این سرزمین از همان آغاز، برخلاف شعر، هیچ گاه وضعیت مطلوبی نداشته است، قضیه قدری طبیعی خواهد بود! اصلاً در این سال‌ها، نوعی رکود و زمین گیر شدگی همه‌ی حوزه‌های فکر و اندیشه و ادبیات را فراگرفته است. پیش از این کسانی مانند فوکو یاما، از پایان تاریخ و پایان ایدئولوژی و مانند این‌ها سخن می گفتند، اما گویا امروز باید از پایان همه چیز سخن گفت! پایان ادبیات، پایان نقد ادبی و شعر و داستان و پژوهش‌های ادبی و... موجبات این رخوت و رکود چیست؟ نمی دانم! اما چند احتمال می توانم بدهم، پیش از هر چیز یک سرخوردگی فکری، سیاسی و علمی است که جامعه‌ی ما در سال‌های اخیر با آن رو به رو بوده است. در این سال‌ها بی اعتباری دانش و تحصیل، در برابر ثروت و سرمایه و زد و بندهای چند صد میلیاردی، اعتبار همه چیز را از میان برده و تاثیری ویرانگر بر روی نسل های جدید گذاشته است. این است که دغدغه‌های روزانه‌ی این نسل‌ها، پیش از هر چیز، دغدغه‌ی اقتصاد و معیشت است و نه علم و دانش و به ویژه ادبیات! اگر در این شرکت‌های دانش‌بنیان هم آثاری از علم و ابداع و اختراع دیده می شود، اثر درآمدهایی است که در دیگر کانون‌های علمی، خبری از آن‌ها نیست! اغلبه‌ی انگیزه‌های مادی و معیشتی که فضای فکری جامعه‌ی ما را در سیطره‌ی خود گرفته است، جایی برای انگیزه‌های علمی و ادبی و معنوی باقی نگذاشته است. شما ببینید در این شهر سالن یک دانشگاه به جای این که مرکز برگزاری همایش‌ها و سمینارهای دانشگاهی، و رفت و آمد چهره‌های علمی باشد؛ محل برگزاری مجالس ترحیم شده است تا از این طریق درآمدی برای دانشگاه کسب کنند! اما برای یک نشست علمی، مثلاً بزرگداشت مجله‌ی بخارا و مدیر آن، چند وجب جا پیدا نمی توان کرد! در حالی که اگر این جامعه حقیقتاً با همان ارزش های دینی هم می چرخید، باید انگیزه‌ها و نشانه‌های علم و دانش از در و دیوار آن می جوشید، دست کم دغدغه‌های هم در کنار این دغدغه های معیشتی جایی می داشت. حال با این وضعیت برخی ها انتظار رسیدن به یک تمدن را هم می کشند! و دیگری تغییر وضعیتی است که در فضای فرهنگی جامعه و جهان پیدا شده و آن، شیوع اشکالی از مشغولیت‌های آسان، و به ویژه اشتغال به فضای مجازی و بازی‌ها و سرگرمی های آن، و بسنده کردن قرائت نوشته‌های بریده، بریده و تکه پاره که جای مطالعات ممتد و دشوار را گرفته است. از این رو شاید بتوان از چیزی به نام تغییر خلق و خو، تغییر اخلاق و اعتقادات، و حتی نوعی ژن هم در این نسل‌ها سخن گفت که پشت کار رشک انگیز نسل‌های پیش را تبدیل به سرسری زیستن و از دشواری‌ها گریختن کرده است! اگر شاعران و نویسندگان نسل‌های پیش، عصر زرینی از اندیشه و دانش و ادبیات آفریدند، در اثر ایمان به علم و پشت کار شگفتی بود که در کار آن نشان دارد. زرین کوب، پاهای خود را در آب حوض می‌برد تا غلبه‌ی خواب مانع از مطالعه‌اش نشود. امروز از این پشت‌کارها در کسی نیست. آبدارچی دانشگاه تهران نقل می کرد که هر روز چند بار چای دکتر معین را عوض می کردم و او به قدری غرق در مطالعات خود بود که آخر سر هم فرصت نمی کرد آن را بخورد! امروز در راهرو دانشکده‌ها، استادان استکان به دست در فاصله‌ی آبدارخانه و اتاق خود در رفت و آمدند، و بعضی‌ها هم در اتاق خود یک قهوه‌خانه به راه انداخته‌اند! در هر صورت هر یک از این مسائل می تواند در وضعیتِ پیش آمده موثر بوده باشد. اما در این جا نکته‌ی دیگری را هم یادآوری کنم تا تحلیل نادرست قضایا مانع از چاره‌گری درست برای آن نباشد. ممکن است کسانی در وهله‌ی اول، ریشه‌ی این رکود و زمین‌گیری را در نظام سیاسی و مسائلی مانند شکل حکومت یا سیاست‌های جاری در کشور بدانند، اما در عین آن که چنین تاثیراتی را نمی توان نادیده گرفت، باید گفت که قرینه‌های متعددی نشان می دهند که اندیشه و ادبیات در تاریک‌ترین دوره‌های سیاسی هم، دوره‌هایی از شکوفایی و بالندگی را به نمایش گذاشته است و برجسته‌ترین نشانه‌ی آن هم، همین دهه‌های ۴۰ و ۵۰ است که ادبیات و اندیشه، علیه آن شکل گرفت! این است که یک متفکر معاصر درست گفته است که «خطاست اگر بینداریم که ادبیات و هنر، لزوماً تحت شرایط و اوضاع آزادتر، بیش از آنچه تحت شرایط و اوضاع استبدادی شکوفا نمی شود، رونق می یابد، اغلب قضیه برعکس است!» (د.س. میرسکی، تاریخ ادبیات روس ۲۸)

جناب دکتر، شعر و سینما چه رابطه‌ای با هم دارند؟ از آنجایی که شعر به برکت تصویر هست می شود حال آنکه نثر سراسر توصیف است، با این حساب اگر بگوییم تصویر متعلق به سینماست چون نهاد اصلی سینما، تصویر است و روح آن را بر پا می دارد و به تعبیر آیزنشتاین که خود فیلسوف سینما به شمار می رود فکر سینما از آغاز جهان وجود داشته است و تفکری قدیمی و ازلی است، از تصاویر شگرف از علائم هیروگلیف گرفته تا آثار فلوبر و غیره همگی متعلق به سینماست و خلق این تصاویر سینمایی به هنرهای دیگر اعتبار بخشیده است با این حساب آیا می شود گفت قبل از اینکه سینما وامدار ادبیات باشد ادبیات از سینما تغذیه کرده است؟

اگر با این تلقی به سینما نگاه کنیم که هر تصویری، حتی «علائم هیروگلیف» نوعی سینما بوده است، آن گاه این تعبیر از تاریخ سینما درست خواهد بود. اما هر تصویری که سینما –در معنی رایج آن– نیست تا از آغاز جهان وجود داشته باشد. چرا قضیه را در شکل درست آن طرح نکنیم؟ واقعیت این است که تصویر برای انسان نوعی ابزار بیان بوده است، این است که در هر دوره‌ای به تناسب توانایی‌های خود، شکلی از بیان را به نمایش درآورده است، ابتدا با نقش های هیروگلیف، بعد با نقش و نگارهای دیگر بر روی سنگ و سفال و مانند آن، آنگاه با تصویرهای خیال در شعر، و... و سرانجام در تصویرهای سینما. در هر حال، سینما هنر هفتم است، یعنی بعد از هنرهای دیگر و از جمله هنرهای ادبی پدید آمده است، در نتیجه ادبیات نمی تواند از آن ریشه گرفته باشد و شاید عکس قضیه درست‌تر باشد، یکی تصویرهای شعری در تکامل خود، تبدیل به تصویرهای سینمایی شده باشد. در هر حال تصویر در سینما، با تصویر در ادبیات متفاوت است. تصویرهای ادبی ساخته‌ی خیال است، در حالی که تصویر در سینما، تصویر فیزیکی است. سینما می تواند هم چیزهایی را از ادبیات بگیرد و تا امروز هم گرفته است، و هم در تصویرسازی گوشه‌ی چشمی هم به تصویرهای ادبی داشته باشد، اما تا امروز من خبر ندارم که ادبیات چیزی از سینما گرفته باشد.

پیش از این کسانی مانند فوکو یاما، از پایان تاریخ و پایان ایدئولوژی و مانند این‌ها سخن می‌گفتند، اما گویا امروز باید از پایان همه چیز سخن گفت! پایان ادبیات، پایان نقد ادبی و شعر و داستان و پژوهش‌های ادبی و... موجبات این رخوت و رکود چیست؟ نمی‌دانم! اما چند احتمال می‌توانم بدهم، پیش از هر چیز یک سرخوردگی فکری، سیاسی و علمی است که جامعه‌ی ما در سال‌های اخیر با آن رو به رو بوده است